

در این انقلاب چیزی جز زنجیرهای خود از دست نخواهد داد

مایکل د. بیتس

ترجمه: آناهیتا اردوان



در کارخانه‌ها و معدنهای تاریک می‌سوزیم
و مثل توده‌های نیم‌سوز از دهان برق و زغال
بیرون می‌ریزیم
سهم ما گرفتنی ست
می‌دا نیم.....
رفیق سعید سلطانپور

پیشگفتار

مایکل بیتس، نویسنده، پژوهشگر، استاد دانشگاه، اقتصاددان، عضو هیات دبیران ارشد و از اعضای هیات تحریریه مانتلی رویو، بیش از سی سال از زندگی خود را به کنشگری در میان کارگران، اختصاص داده است. اکثر نوشته‌ها و کتابهای پرفسور مایکل بیتس؛ کنشگر، سازمانده و موسس اتحادیه و تشکلهای کارگری ملهم از آزمونها و تجارب غنی فعالیت پیگیر در پیوند با کارگران، بیش از هر چیز، مباحث جنبش طبقاتی کارگری را دربرمیگیرد.

«نابرابری عظیم»، «اهمیت نقش اتحادیه‌ها»، «الفبای بحران اقتصادی: کارگران نیازمند چگونه دانشی هستند؟»، «نامگذاری سیستم: بیعدالتی و کار در اقتصاد جهانی»، «رستاخیز ویسکانسین: رویارویی نیروی کار»، «بیعدالتی و نابرابری فزاینده: سیمای طبقه در آمریکا»، «برخاستن از خاکستر؟: نیروی کار در برهه سرمایه‌داری جهانی»، «قدرت در محیط کار؛ حقوق قانونی- طبقاتی کارگران»، از جمله بیشمار آثار اوست. تا کنون، بیش از صد و پنجاه گفتار در روزنامه و ماهنامه‌های گوناگون بقلم ایشان، انتشار یافته است و برخی به هفده زبان جهان، ترجمه شده‌اند. عضو هیات دبیران و تحریریه مجله مانتلی رویو، از سال 1969 تا زمان بازنشستگی در سال 2001، به تدریس علم اقتصاد و ارتباطات نیروی کار در دانشگاه پیتسبرگ، از معتبرترین و بزرگترین دانشگاههای تحقیقاتی آمریکا، مشغول بود.

دانشگاه پیتسبرگ، جایزه شایسته‌ترین عضو هیات علمی- پژوهشی، نماد بهترین روش تعلیم و

تربیت، تدریس و دیگر پویش های آموزشی سال 1984 خود را به پرفسور مایکل بیتس،
اهداء کرد.

از سال 1980 تا 2008، در دانشگاههای سراسر کشور آمریکا؛ پنسیلوانیا، ماساچوست و
دانشگاه کرنل با راه اندازی واحدهای آموزشی برای کارگران، در مسیر آگاهی بخشی طبقاتی،
کوشیده است. مطلب پیش رو، از کتاب پرفسور مایکل د بیتس؛ " آیا طبقه کارگر میتواند دنیا
را تغییر دهد؟" اکتبر سال 2018 میلادی، اقتباس شده است. نویسنده کتاب، بر ماهیت رهایی
بخشی پرولتاریا و همچنین ضرورت انقلاب سوسیالیستی، تاکید و اصرار دارد. اما، این امر
را خودبخودی و ارتجالی بشمار نمی آورد.

دیوید هاروی نیز رویکردی هم آهنگ با مایکل د بیتس دارد و اظهار میدارد: « گاهی اوقات
مارکس بگونه ای حرف می زند که گویی سرمایه محکوم است خود را از بین ببرد. ولی در
بیشتر موارد، او بحرانها را برهه های بازسازی سرمایه در نظر می گیرد نه فروپاشی. کارل
مارکس در جلد سوم سرمایه می نویسد: «بحرانها چیزی نیستند مگر راه حلهای موقت و
خشونت بار برای تناقضهای موجود، فورانهای خشونت باری که توازن از بین رفته را از نو
برقرار می کنند. جایی که او از اتمام و بن بست سرمایه داری صحبت می کند به یک جنبش
طبقاتی نظر دارد. سرمایه داری خود به خود پایان نمی پذیرد. باید با زور آن را امحاء ساخت.
من مخالف آنهایی هستم که گمان می کنند باید فقط بشنیم تا سرمایه داری، خود را از بین ببرد.
این رویکرد کارل مارکس نیست.»

کارل مارکس با واکاوی و گسترش وجوه فلسفی- تاریخی- اقتصادی نظرات سوسیالیستهای
متقدم؛ سن سیمون، پرودن، اقتصاددانان کلاسیک و اخلافتان- نئوکلاسیکها و سوسیال
آنارشیستها و... دکتربین فروپاشی محتوم سرمایه داری را عرضه ساخت. اما، شکست محتوم
بمعنای تحقق انقلاب اجتماعی، بخصوص با ظهور سرمایه داری مالی، خودبخودی نیست،
تابع کنش آگاهانه و سازمان یافته است. کنش آگاهانه ارگانهای مجهز به آگاهی طبقاتی که

فعالیت خود را ابتدا به ساکن بخصوص در ایران- صرفاً و مطلقاً بین کارگران متمرکز سازند. بدین ترتیب، هژمونی طبقه کارگر را با تهییج و ترویج همه جانبه سیاسی بر اعتراضات و اعتصابات، تضمین کنند. ارگانهایی مجهز به تئوری که دیالکتیک ایده در خود و برای خود پرولتاریا در آن لحاظ شده باشد و چنین پیوندی را در سیاست واقعی، در کارخانه ها، میان پرستاران، آموزگاران، روستا، نهادهای اجتماعی و ... نیز پراتیک کنند و وظیفه همه جانبه آگاهی بخشی را بعهده بگیرد. آنگاه، کشند انقلاب بالا می گیرد و دوباره، اینبار اما، بالنده تر و پویاتر و اساسی تر بر درگاه تاریخ مبارزه طبقاتی کشورمان، می کوبد.

البته، پرولتراها، نیروی مولد و پیشرو، تنها، براندازی یا سرنگون نمیکنند. بلکه، سازماندهی آگاهانه تولید، توزیع، مصرف را بدست می گیرد. دولت، سازمان سلطه طبقاتی را قهرآمیز از هم می پاشانند، از بلوک قدرت یارگیری نمیکنند، قدرت اقتصادی- سیاسی را بچنگ می آورند و سرمایه را از چنگ طبقه حاکم بیرون می کشد؛ اقتصاد و سازمان تولید را بسود کلیت زحمتکشانی زیر بیرق خود گرفته از بیخ و بن تغییر میدهد و آگاهانه کنترل میکنند. اقتصاد را پیرو منافع کارگران و زحمتکشان می سازند، همانطور که طبیعت را با کشف قوانین آن، رام می سازند. آنان نه بدلیل ستمدیده و فقیر بودن که برخی اقشار اجتماعی بسیار ستمدیده تر از کارگران هستند. ولیک، بجهت جایگاهشان در شیوه تولید سرمایه داری مورد توجه و عنایت مارکسیستها می باشند. « طبقه ای در جامعه مدنی شکل می گیرد که از جامعه مدنی نیست، طبقه ای که در حکم انحلال همه طبقات است، حوزه ای از جامعه که سرشتی عام دارد. زیرا، رنجهایش عام و همگانی اند و بدنبال التیامی خاص نیست. زیرا، ظلمی که به آنان می شود نه ظلمی خاص. بلکه، ظلمی عام است. طبقه ای که در یک کلام در حکم فقدان تام می تواند خود را رستگار سازد. این انحلال جامعه، در مقام یک طبقه خاص، همان پرولتاریاست. مارکس».

اما، سرمایه داری ماهیتاً در روند رشد خود تمایزها را تیره و تاری می کند. سلسله مراتب را فرو می ریزد و متنوع ترین شکل‌های زندگی را بهم می ریزد یا به هم می آمیزد، ترکیب بندی طبقه را تغییر میدهد و تضاد طبقاتی را ژرفتر و نمودهای آن را آشکارتر میسازد.

امروزه، سرمایه بیش از پیش در جیب یک طبقه که هرآن کوچکتر می شود، متمرکز شده است. زاغه نشینی در صنعتی ترین کشورهای جهان افزونتر و تهیدستان، اکثریت جمعیت حاشیه شهرها را تشکیل می دهند. کارگران در ایران هر روز بیکار میشوند و بدون هیچگونه پشتوانه ای، در خیابانها در بهترین حالت برای تکدی گری، رها میگردند. جهان هرگز نظیر دوران ما، به دو اردوگاه بزرگ، بورژوازی و پرولتاریا، تقسیم نشده است. مسلماً، در اردوگاه ندارها، بی چیزترینها، قرار داریم، تاکتیک و استراتژی نیز بر اساس منافع طبقاتی امان، تعیین می کنیم. امروزه دیگر نیاز نیست کسی لاجرم سوسیالیست و کمونیست باشد که به تبیین جدی ترین بحران سرمایه داری جهانی در شکل بی عدالتیهای گسترده، نابرابری جنسیتی، طبقاتی و ...، بی ثباتی، بحران فرایندهای زیست محیطی، پی ببرد. برآستی برای کلیه اربابان جهان که قادر به پاسخگویی به نیازهای ابتدایی اکثریت جهان نیستند و نمیتوانند وعده های خود را به رای دهندگان فریب خورده عملی سازند، چه راهی پیش روست؟ راه برون رفت از معاضیل فراگیر که چونان قارچ سمی رشد میکنند، ندارند. بلکه ماهیتاً نیازمند تشدید ریاضت اقتصادی، کاهش خدمات همگانی و.. هستند. پس، راهی نیست؟ چرا هست! «فرافکنی». بدین سبب، جهان در مغاک فرافکنی امپریالیستی و ارتجاعی از سوریه تا ایران و افغانستان و... سبقت گلوپاره کن سوداگری فرو رفته است.

سرمایه داری در فاز کنونی، راههای دیگری برای ارزش زایی و انباشت سود و سرمایه پیدا کرده و از دو طریق، استثمار نیروی کار و همچنین رشوه خواری، دلالی، رانت خواری و ... از پول، پول در می آورد. در ایران، نهادهایی مانند آستان قدس رضوی از طریق امکانهای مالی- بانکی و... نظیر سابق تنها نیازمند ارتزاق انگل وار از تولید کارگران نیستند

و به راه‌های دیگری برای ارزش زایی و انباشتگی سود، دست یافته است. ناگفته نماند که تحریم امپریالیستی موجب گسترش فزاینده شیوه های دیگر انباشت سرمایه، استخراج های رانتی مبتنی بر انباشت از طریق سلب مالکیت، زمین و جنگل خواری، کوه خواری، بورس، کسب و کار غیرمولد، گردشگری و انواع دزدی، سرقت، نزول خواری، کلاهبرداری تجاری، بانکی و شیادگی مافیای قدرت و ثروت، شده است.

آنچه امروز بسیار ارزشمند است و تعمدی بدست فراموشی سپرده میشود این است؛ در مبارزه طبقاتی، کدامین طبقه توانایی و آگاهی طبقاتی برای سازماندهی خروش و عصیان سایر اقشار جامعه را داشته باشد و پیروزی طبقه خود را تضمین کند. طبقه رهایی بخش، تا چه حدودی به اعمال آگاهانه و راستین برای رهایی خود و کل جامعه دست میزنند. تاریخ جهان و کشور ما شاهد شجاعتها و جان نثاریها و قیام های عظیمی بوده است. اما، بورژوازی مجدداً بدلیل اشتباهات تاکتیکی، خیانت نیروها و عدم اهمیت کافی به نقش راهبردی پرولتاریا، و همچنین تقدس بی چون و چرای مردم، قدرت اقتصادی-سیاسی را قبضه، تاریخ مبارزات طبقاتی را بعقب رانده و زندگی چندین نسل را به تباهی کشانده است.

پیشقراول انقلابی طبقه کارگر، در مسیر پر نشیب و فراز نبرد ضد جمهوری اسلامی، ایجاد تشکلهای واقعی-صنفی-سیاسی-انقلابی، چیرگی بر پراکندگی مبارزات صنفی، ارتقاء آن تا مبارزات سیاسی، ساختار یافتگی، نضج مبارزات صنفی - سیاسی کارگران و تقویت و تثبیت رهبری پرولتاریا، با بسیاری از فاکتورهای بازدارنده مندرج در ترجمه پیش رو، درگیر است و بمنظور روشنگری طبقاتی راهی جز مبارزه درون طبقاتی، تقابل با دشمنان طبقه کارگر و برملاسازی خطاها و توهمات، ندارد.

ناسیونالیسم در تضاد با انترناسیونالیسم پرولتری از اینگونه فاکتورهای بازدارنده است و کماکان از عارضه های دوران ماست. هرآن، هیبت زیان بار خود را بشکل کمیک و در عین حال تراژیک، آشکار میسازد. پیش از این، برخی از «جمهوری ایرانی» سخن بمیان آوردند.

شعارهایی از این دست، اساساً در دهکده جهانی به همان اندازه تعریفی ندارند و پیش پا افتاده، پوپولیستی قرن نوزدهمی هستند که شعار حمایت از کالای ایرانی خامنه ای در فاز اقتصاد جهانی!

اینک، احساسات عهد عتیق ناسیونالیستی- شوونیستی، لگام گسیخته، محمل سازشکاری و مذاکره با سران جمهوری اسلامی، گشت. طشت احزاب بگونه ای از بام افتاد که هنوز کوس رسوایی آن را سر هر چهار سوق میزنند. گفتنی ست؛ همین سازشکاران در بحبوحه اعتراضات غیرقانونی دیمه از کوه شلیک میکردند. شلیک از کوه، هنگام اعتراضات ستمدیدگان در استانهای سراسر کشور، حرکتی بجد بیهوده و بی مصرف بود. آنان در طی چهل سال اخیر هیچگونه فعالیت عملی درباره سازماندهی پتانسیل بل فعل و بلقوه ستمدیدگان انجام نداده اند و اکنون با شنیدین صدای پای ستمدیدگان در میدانهای شهر از فاصله دور شلیک میکنند. این در حالیست که همانطوریکه اول سازماندهی میکنند، سپس، شعار میدهند. ابتدا سازماندهی میکنند و بعد پتانسیل انقلابی سامان دیده از تاکتیک مبارزه مسلحانه بهره می جوید و نه اینکه ستمدیدگان بی ارتباط با آنان، خیابانها را بمیدان مبارزه خود تبدیل کرده باشند، زیبای خفته در کوهها- بیدار شده باشد و سر بزنگاه، تصمیم بگیرد به طرف شهر و استانهای کشور شلیک کند و خود را در بحبوحه مبارزات غیرمترقبه و غیرقانونی، از گزند واقعتهای نافای ادعاهای مستمر، در امان نگاه دارد. اعتراضات غیرقانونی و سراسری دیمه نه تنها بحران غیرقانونی رژیم را در خیابانها به منصفه ظهور رساند. بلکه، نشان داد که نیروهای مدعی در آنطرف مرزها هیچگونه سازماندهی انجام ندادند و نیازمند اصلاحات ژرف و بنیادین هستند.

باری، مذاکره اخیر با سران جمهوری اسلامی روی دیگر سکه خطا و توهم و بیش از اینکه بحران نیروها و احزاب مدعی مبارزه با جمهوری اسلامی را نشان دهد، بازتاب انقسام جامعه به دو طبقه مشخص، «بورژوازی در یکسو و کارگران و لشکرشان در سوی دیگر»، است.

شفافیت صف بندی طبقاتی، تبدیل منازعات پنهان به آشکار موجب آسان سازی شناسایی دشمنان طبقه کارگر - برآمد رادیکالیسم بخشی از مبارزه در کشور است. بدیهی و روشن است؛ بدون احراز مطالبات سوسیالیستی نمیتوان در منطقه یا استانی از ایران به حداقل رفاه، آرامش، صلح و حقوق انسانی دست یافت. کارگران و زحمتکشان کرد، بلوچ، ترک، عرب، ترکمن و .. تا زمانیکه جمهوری اسلامی با توسل به قدرت نهادها و ارگانهای سرکوبی- مالی- مافیایی به استثمار نیروی کار در سراسر ایران مشغول است، حتی در صورت خودمختاری، روی خوش نخواهند دید. البته هدف این احزاب در واقعیت، اساساً وحدت با جمهوری اسلامی- بورژوازی در قدرت از طریق [سازش] بود و نه آزادسازی یا دستیابی به حداقل حقوق مثلاً کوله برها!

تعصبات ملی - نژادی، میهن شیفنگی کاملاً در دیگ سرمایه داری جهانی نوب شده است و به ضرر همبستگی طبقاتی شان، عمل میکنند. ناسیونالیسم و شوونیسم محمل تمایز و افتراق طبقه کارگر بر اساس ملیت، نژاد و قومیت، است. در حالیکه، پرولتاریا نه ملیت دارد، نه نژاد دارد و در سرمایه داری جهانی مطالبات استراتژیک یکسان دارد. فرارو، «انترناسیونالیسم پرولتاری» تنها راه نجات انسانهاست.

در فرایند رادیکالیسم مبارزه طبقاتی و صلاحی حمایت از حقوق طبقاتی از دانشگاه، اپورتوننیسم محافظه کار معاصر از درون گروهی بحران زا و بحران زی با یدک کشیدن کلمه حزب، کمونیست و کارگر، بعلاوه چهره های منفور و شناخته شده، با فرسنگها فاصله از کارزار اصلی نبرد، تحت فشار کنش رادیکال دانشجویان و نیروی چپ در حمایت از «نان، کار، آزادی، پوشش اختیاری» مورخ ۲۳ اردیبهشت، به جانبداری از بورژوازی مبتکر آزادی یواشکی، شتافت و مضحکه دیگری- آفرید.

این، دیگر نهایت وقاحت در مخدوش و معیوب سازی آرایش طبقاتی، بدون درک و شناخت درست از مفهوم اپوزیسیون و موضعگیری طبقاتی به رویدادها و رخدادها، بود. منتقدان محافظه کار گمان میکنند، برخورداری از پایگاه اجتماعی یگانه ویژگی تبدیل یک نیرو به اپوزیسیون است! شگفت تر اینکه، تمایز و تفاوتی برای پایگاه اجتماعی بورژوازی هزار رنگ و پرولتری، جنبش و حتی اپوزیسیون بورژوازی و پرولتری، قائل نیستند و در تجزیه و تحلیل ها، طبقات را بدست فراموشی می سپارند. این عارضه، تنها مختص گروه مزبور نیست. بلکه، بسیاری از نیروها، در حساس ترین دوران مبارزه طبقاتی، از عنوان کلمه طبقه کارگر امتناع می ورزند و با اتکاء به کلمات قدیمی، از وظیفه و مسئولیت خود برابر مسائل خاص طبقه کارگر در حال رشد، سرباز میزنند.

بورژوازی، جهان را بسان سیمای خویش، نقش میزند، در شرایط بحرانی اپوزیسیون سازی- میکند و هنگام خلع ید از قدرت نیز از هر افزاری برای قبضه قدرت سیاسی- اقتصادی دریغ نمی ورزد. در حقیقت، دیکتاتوری پرولتاریا، عالی ترین شکل دموکراسی، بمنظور ممانعت از قدرتگیری مجدد بورژوازی، گریزناپذیر، الزامی و حیاتی است.

عدم صراحت کلام، ابهام و هوچیگری، محافظه کاری، شانناژ و اگراندیسمان پدیدههای مجرد از خصوصیات اپورتونیستیهای معاصر است. آنان بنا بر ماهیت خود پیوسته از طرح صریح و قاطع موضوعات پرهیز دارند و در جستجوی نقطه منته قوا هستند. نظیر مار بین نظریاتی که ناسخ یکدیگرند می پیچند و میکوشند با گرایشات گوناگون موافقت خود را اعلام دارند و اختلاف نظر هایشان را به اصلاحات جزئی و ابراز شک و تردید و تمایلات خیر خواهانه و بی زیان و قس علی هذا منجر سازند. آنان در نفی پراکسیس انقلابی، به انگارش و عقاید خرافی [اینجا آزادی یواشکی] اتکاء می ورزند و در افتراق ذهنیت از عینیت، تئوری از پراتیک، تبیین می یابند. از ویژگی های اپورتونیسیم، بهای بیش از حد دادن به نیروی دشمن طبقه کارگر در موقعیتهای حساس تاریخی ست. هنگامیکه نبرد و سازماندهی پیشرو طبقه کارگر [آگاهی

انقلابی طبقه کارگر] از ارزش بسیاری برخوردار است با بد بینی و پاشیدن تخم یاس و حرمان یا هیا هو، سفسطه و مغلطه سعی در خیانت به منافع استراتژیک طبقه کارگر دارند. از این حیث، اپورتونیستهای چپ تفاوت چندانی با اپورتونیستهای راست ندارند و به امر هستی پذیری انقلاب اجتماعی، خسارتهای سنگینی وارد می کنند. آنها از هر گونه حرکت روشنگرانه و رادیکال هر اسناک می گردند و سعی در وارونه جلوه دادن واقعیتها، دارند. اپورتونیستها، معاصر، شانناژ راه می اندازند و تخم نفاق را در مشت‌هایشان پنهان ساخته اند و در مخدوش سازی صف‌ارایی طبقاتی از هر فرصتی بهره می جویند. اما، تقریباً در زمان خمودی، قادر به رشد و نمو و تحرک هستند و با رستاخیز آگاهی طبقه کارگر زیر گامهای توانمند له و لورده و به شتاب به کناری، جاروب، زده می شوند. لنین در رابطه با اپورتونیسیم می گوید: «اپورتونیستها بطور عینی یک گردان سیاسی بورژوازی و کانالی هستند که از طریق آن در درون جنبش کارگری نفوذ کرده و خسارت خود را وارد می سازند.»

نئولیبرالیسم با شعار آزادی، اعم از آزادی فردی یا رسانه ای و الی آخر، چهره استثمارگر خود را می پوشاند و مفهوم واقعی آزادی را بر باد میدهد. واگذاری حق مالکیت در جوامع سرمایه داری نظیر ایران متضمن تحقق امیال مادی و معنوی «اقلیت» است. «آزادی» در این چارچوب معنا پیدا میکند و به ضد مفهوم واقعی خود مبدل میگردد. از آنجاییکه بین میزان حقیقت انباشتی انسان و رهایی وی رابطه ای پیچیده و نوعی توازن و هماهنگی وجود دارد. پس، مناسبات تبعیض آمیز سیاسی- اجتماعی- اقتصادی موجب محدودیتهای شناختی انسان- افراد- محمل اسارتشان نیز، است. سنگ محک «آزادی» در درجه نخست «آزادی کار، تولید و نیروهای مولد» است و این پیام دقیقاً در شعار دانشجویان نهفته بود. آزادی کار، معیار اصلی آزادی انسان، است و آزادی در تمامی حوزه های دیگر را پیرو هستی پذیری خود می سازد. جان کلام مبارزه ضد نیروهای ارتجاعی - امپریالیستی و اپورتونیسیم چپ و راست و

در این نکته نشسته است: تحقق دومی را تابع تحقق اولی ساختن و با موضع‌گیری محکم طبقاتی در مسیر واقعیت‌یابی آن گام برداشتن. این فرایافت در شعار؛ [نان، کار، آزادی، پوشش اختیاری] دانشجویان [فرزندان کارگران] نهفته بود و خواب از چشم اپورتونیسیم چپ و راست محافظه‌کار ربود. در تکامل تاریخ، آزادی انسان با تعمیق شناخت وی از قوانین عینی جهان در طی پراتیک، لاینقطع تکامل می‌یابد. تاریخ بشریت تاریخ تکامل وقفه‌ناپذیر از قلمرو ضرورت به قلمرو آزادی است. از همین رو، آزادی شناخت «ضرورت هاست» و نه مقوله‌ای «ساختگی»، «من درآوردی» تا غایت علیل «یواشکی»!

آنان بجهت درک ضرورت و تحلیل مشخص از شرایط مشخص؛ رهبری مبارزه ضد سرمایه‌داری حاکم را نه به خرده‌بورژوازی سپردند و نه به بورژوازی و «دوربین یواشکی و ارشاد را به مثابه ابزار ارتجاع و انقیاد» بجالش کشیده و رسوا ساختند.

براستی، آگاهی طبقاتی در کنشها ظاهر می‌شود، سطحی از حالت بازتابی و انعکاسی پدید می‌آورد و نیروهای ارتجاعی را به واکنش تدافعی وادار می‌سازد. رادیکالیسم در تهران- بستر واقعی مبارزه- کُنش میشود و گردان ارتجاع؛ بورژوازی؛ اپورتونیسیم راست و چپ- در مقابل شان، واکنش!

اعتراضات سراسری و خونین دیماه زمین را همانطور که زیر پای رژیم داغ کرد، نیروهای سیاسی خارج کشوری را نیز تحت تاثیر خود قرار داد بطوریکه دیگر قادر به حفظ خود نیستند و هر کدام بیش از پیش بسوی دو جبهه؛ «بورژوازی یا سوسیالیسم» گرایش پیدا کرده اند.

از دیگر توهمات بویژه پس از ریاست جمهوری ترامپ، چشم‌پوشی و لاپوشانی ماهیت استثمار- استعماری امپریالیسم در رقابت انحصارات مالی برای هژمونی بر بازار جهانی است. این توهم و خطا در چارچوب فرافکنی‌های امپریالیستی از یکسو و ارتجاعی از سوی دیگر و مهندسی افکار عمومی، قصد دارد خود را بصورت حقیقتی ناب، حقیقت دوران ما و

بی کم و کاست، نشان دهد. اما، در تقلیل‌گرایی گرفتار میشود و مجدداً خود را بصورت خطا و توهم، نشان میدهد. البته، توهم و خطاها هرگز از اینکه خود را در طول تاریخ بشر و مبارزه بصورت حقیقت جا بزند، دست برنداشته است. چرا خطا و توهم؟ زیرا، فرافکنی‌ها و بزعم آنان تنش بین جمهوری اسلامی و امپریالیسم را در کلیت رقابت کمپهای سرمایه داری جهانی؛ «یکجانبه‌گری کمپ امپریالیسم آمریکا و چند جانبه‌گری کمپ اروپا و دیگر رقبا»، در نظر نمی‌گیرد و گرداگرد فرافکنی‌های حباب وار امپریالیستی- ارتجاعی، می‌چرخد.

این نزاع صوری، پیوسته برای جمهوری اسلامی بعنوان عضوی از خانواده نظم نوین جهانی، مصرف داخلی داشته و قریب به چهل و یکسال حربه سرکوب نیروهای پیشرو و روشنفکران طبقه کارگر در طهران، بوده است. اکنون، علت وضعیت وخیم و کمرشکن معیشتی کارگران و زحمتشکان، بازتاب بحران ساختاری اقتصادی سرمایه داری و دهه‌ها تبعیت دولتهای جمهوری اسلامی از سیاست نولیبرالیسم اقتصادی، بشمار نمی‌آید و تا حد تبعات " تحریم" تنزل و شناسانده میشود. تحریم به‌مراه شور و هلهله رسانه‌ای و مهندسی افکار عمومی، بستر چپاولگری، اوج دلالیزم، رانت خواری طبقه استثمارگر حاکم بر طهران و غارت افزونتر سیستم بانکی را بشدت، فراهم ساخته است. مضاف بر این، چهره جمهوری اسلامی را به مظلومیت- بزک کرده و موجب استحکام ایدئولوژیک جمهوری اسلامی در میان ستمدیدگان منطقه، تحت ظلم و یکه تازی سیاست خارجی امپریالیسم آمریکا، بدون پشتوانه؛ تشکیلات منسجم و رهبری فرهمند سوسیالیستی و همینطور موجب رستاخیز ناسیونالیسم ایرانی، شده است.

آنزمان که تجزیه و تحلیل مدعیان «حقیقت ناب»، در شناخت و معرفی دشمنان طبقاتی، ساده‌انگاری و به بهانه‌های گوناگون در این باره، تعلل کنند، در چشم حقیقت خاک پاشیده و «حقیقت» را «بی حقیقت»، ساخته اند. قدر مسلم، نمیتوان ماهیت حقیقت را دستخوش تقلیل‌گرایی ساخت و کوس برابری با ژوپیتز زمان زد!

ساده انگاری و سطحی نگریها با عفو و اغماض از ماهیت استثماری امپریالیسم، بسندگی به رقابت انحصارات مالی، سپردن منفعلانه تعیین تکلیف با جمهوری اسلامی به ملامسه اعضای خانواده نظم نوین جهانی، رویگردانی از درک دیالکتیکی جزء و کل، و ضرورت و لزوم احراز آگاهی طبقاتی - انقلابی، امر مهم شناسایی و شناساندن دشمنان طبقاتی کارگران و زحمتکشان، را خدشه دار و ماهیت واقعی آنان را، پنهان می سازد. بدین ترتیب، خود تابع، حرکت و اُبژه رقابت کمپ های سرمایه داری، میگردد.

ادله برخی مدعیان از این قرار است: از تضادها بهره میبریم که امکان تحقق « براندازی» را بوجود آوریم. بی گمان، مبارزه برای عدالت با ایجاد تحقق امکان عدالت، در ارتباط است. اما، تضادهای اعضای سرمایه داری جهانی آشتی ناپذیر نیستند و تضاد آنتاگونیستی از درون اختلافات نظری و شیوه پیشبرد سیاستهای چپاولگرانه، بیرون نمی زند. افزون بر این، سیاستهای نظم نوین جهانی با تغییر نماینده ها، رنگ به رنگ نمیشوند. بلکه، شیوه پیشبرد متفاوت میشود. متعاقباً، شیوه های پیشبرد سیاست غارتگرانه، تعیین کننده نیستند. بلکه، همواره ماهیت ها تعیین کننده اند. چشم پوشی از ماهیت استثماری امپریالیسم به هر بهانه ای، تضاد آشتی ناپذیر طبقه کارگر با ارتجاع حاکم و همچنین نیروهای امپریالیستی را دستخوش بحران میسازد و با ایجاد سردرگمی و تبلیغات یکجانبه، ذهنها را پیرامون شناسایی دشمنان - شان، در عین واحد هم عینی و هم ذهنی، محدود می سازد.

اگر بسیار خوشبینانه، برهان و استدلال مدعیان نامبرده را بپذیریم. اولاً، شرط ایجاد امکان تحقق « تغییر» در گام نخست ایجاد تشکیلات، پیکربندی منسجم و وسیع درون کشوری، است. در این باره نیز، اعتراضات گسترده و غیرقانونی دیمه بوضوح، بحران خلاء این امکان؛ تشکیلات وسیع درون کشوری از جانب ایشان را، پس از بیش از چهار دهه اینهمانی، آشکار ساخت.

ترامپ و خامنه ای و دیگر سکائداران نظام سرمایه داری جهانی، خود نمودی از سرمایه اند و باید در تابعیت از ضرورت‌های عینی خود سرمایه، عمل کنند. در جهان، نمایندگان ساختارهای ارتجاعی و امپریالیستی روشن ضمیر و نیک دل و غمخوار و دلسوز و شفیق و .. وجود ندارد. همگی ناگزیر باید از منطق تغییرناپذیر گسترش و گردش سرمایه، تبعیت کنند. وگرنه دیگر جزو گروه کلانتران نیستند و مخصوصاً پس از تکمیل جهانی سازی سرمایه با هر گونه شلنگ و تخته ممکن است با بی ابرویی از چرخه ی نظم نوین جهانی، به بیرون پرتاب شوند. دل بستن به چنین پرتابی، تفاهم اعضای اصلی نظم نوین جهانی، زمان بسیاری می برد. در هر صورت، چیزی جز استثمار مجدد کارگران و زحمتکشان، از این تفاهم جهانی، بیرون نمیزند.

قدرت کنترل و تعیین رویدادهای ژئوپولیتیکی؛ تضمین کلانتری جهان امپریالیسم آمریکا، نیز می بایست از سوی دیگر اعضای خانواده نظم نوین جهانی، مورد پذیرش قرار بگیرد. بنابراین، امپریالیسم آمریکا در هر تصمیمی پیرامون مسائل منطقه نیازمند موافقت اروپای غربی، چین، روسیه و ... است. بدیهی و روشن است؛ یکی از اهداف مهار اعتراضات کارگران و زحمتکشان ضد سیاستهای الیگارشی مالی به رهبری علی خامنه ای و روحانی می باشد. فقر و تباهی طبقه کارگر ایران با هژمونی سرمایه مالی بر جهان و نظام مندی رانت خواری امپریالیستی- مرتبط و گره خورده است.

فراتر، سیاستها و شعارهای نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی هر چه باشند هرگز قادر نیستند در عمل، علیه روابط حاکم بر نظم نوین جهانی، یعنی به سود کارگران و زحمتکشان ایران و منطقه، عمل کنند. از اینرو، رویارویی با تناقضات ستیزها و تشنج های سیاسی چه در ایران و چه در عرصه جهانی نیازمند پی افکندن جنبشی از پایین، در مسیر نظم اجتماعی نوین، افقی تر، به رهبری نمایندگان واقعی و انقلابی طبقه کارگر، تمرکز آگاهی طبقاتی، است.

این رهیافت همچنان بجهت از هم پاشیدگی ساختارهای ارتجاعی و امپریالیستی و فرافکنی‌ها و تنش‌ها مبین بحران سرمایه‌داری مالی-انحصاری در جهان و شرایط وخیم کارگران و زحمتکشان ایران و جهان، حیاتی، غیرقابل انکار و خدشه‌ناپذیر است.

سوسیالیسم تنها بدیل عینی و واقعی و ضروری جامعه سرمایه‌داری ست و پیشاهنگ انقلاب آتی ایران، تنها در مخالفت با تمامی نمودهای ارتجاعی و امپریالیستی قادر به احراز و تثبیت جایگاه بحق خود هستند. تا زمانی که سرمایه‌داران صاحب ابزار تولیدند و از قدرت تحت کنترل، برای کسب سود خصوصی، استفاده می‌کنند تمام پلیدی‌های این نظام، استثمار، بیکاری، بحران، فقر و نه تنها پابرجا خواهند ماند، بلکه وخیم‌تر میشوند. یک قدرت اجتماعی، طبقه کارگر باتلاش و کوشش پیشاهنگان خود قادر است جوامع را از سر تا پا بر مبنای الگوی نوینی بسازد.

واقعیتی انکارناپذیر تاریخی ست، دقیقاً زمانی که تهی‌دستان و فرودستان به جنب و جوش می‌افتند همیشه راست‌گرایان ملی‌مذهبی، لیبرالیسم، خرده‌بورژوازی، قدرتهای استثمارگر، قاطبه دشمنان طبقاتی پرولتاریا، نیز به جنب و جوش می‌افتند و مترصدند، مسیر مبارزه ضد جمهوری اسلامی، بسود کارگران و زحمتکشان را کند، مسدود و مجدداً بنفع بورژوازی، ترمیم‌کنند. نیروی‌های امپریالیستی همواره ظاهر کاذب و دروغینی بمانند کشیشهای کلیسا و روضه‌خوانان سر قبر دقیقاً مانند احمدی‌نژاد و روحانی و الی‌آخر، بخود می‌گیرند. همگی نماینده سرمایه‌داری هستند و خود را به دروغ دلسوز نشان می‌دهند. زمانی که حرف بر سر "سود" است از "احمد آباد آبادان" تا "هارلم نیویورک" به درد می‌خورد.

انقلاب از کوه‌های اورال رخ نمیدهد، سنگ بنای انقلاب تنها از پایین از عمق جامعه گذاشته میشود. حمایت از اعتراضات فرودستان با بسنده کردن به رقابت نیروهای امپریالیستی-زمین تا آسمان با یکدیگر فرق میکند. رهایی که دهه هاست در کوچه‌های تاریک مبارزات طبقاتی کشورمان، تلو تلو می‌خورد با کلنگ زدن روی زمین سفت و سخت واقعیت به کرسی

می نشیند. ناتوانی در سازماندهی کارگران و زحمتکشان طی چهل سال حاکمیت استبدادی با صرفاً تبلیغات حزبی، سازمانی و ... صدور هزاران بیانیه و اطلاعیه پر طمطراق، بعد از اعتراضات دیماه، قابل لاپوشانی نیست.

در مرحله کنونی سرمایه داری جهانی همانطور که هیچ اختلاف ایدئولوژیکی بین اعضای این خانواده بزرگ نیست و نمیتوان رقابت اعضایی که روی بخشی از سرمایه جهانی ایستاده اند با آن یکی عضو را با بلوک شرق و غرب که اصولاً یک اختلاف ایدئولوژیکی بودند، مقایسه کرد. نمیتوان نیز فرافکنی امپریالیستی- را برتر از قدرت پرولتارها که ماشین سرکوب را از هم بیاشانند، بشمار آورد. همانطور که گذار به دموکراسی و عدالت اجتماعی به رهبری طبقه کارگر نمی تواند بوسیله انتقالی ساده در قدرت صورت بگیرد، در شعار زنده باد هایدگر یا دستاویز «دشمن آنسوی مرزهاست» نمیگنجد. هر دو، نوعی فرافکنی است.

باری، تضاد بین اعضای عمده سرمایه داری جهانی یک تضاد انفجاری و آنتاگونیستی نیست، باز تولید آن هم در درون بلوک قدرت کشورهای سرمایه داری پیرامونی سلطه گر مانند جمهوری اسلامی، به چنین تضادی تبدیل نمیشود و نخواهد شد. سازوکار کشورهای سرمایه داری - امپریالیستی دیگر به گونه ایی نیست که در چارچوب صدور سرمایه تعریف گردد، بلکه نیازمند ارزش بخشیدن و ثبت نقش هژمونیک خود در مقیاس جهانی اند. این در انقیاد چرخه نیروی کار کشورهای سرمایه داری- پیرامونی عینیت و تجلی می یابد و گرانگاه رقابتهای اعضای عمده خانواده بزرگ را نیز- تشکیل میدهد. آنسو، کشورهای پیرامونی با روبنای سیاسی ناهمساز پای در رکاب سرمایه داری جهانی از جنبه زیربنای اقتصادی با تصویب و اجرای سیاستهای نولیبرالیستی دین خود را به اعضای عمده در نهایت پستی و زبونی، به اثبات رسانده و می رسانند. نتیجه: تولید و بازتولید انقیاد و استثمار افزونتر و افزونتر نیروی کار بویژه در کشورهای پیرامونی ست.

یک امر تماماً بدیهی و مسلم است؛ "پیشاهنگ طبقه کارگر و طرفداران انقلاب به همت آگاهی و توان سازماندهی- صنفی- سیاسی- قهری - تهاجمی- انقلابی- طبقاتی جدا از ساختارهای ارتجاعی- امپریالیستی و تئوریهای رنگ به رنگ، مبارزه کنند.

مخلص کلام اینکه، ابتدا می بایست از تشکیلات وسیع داخل کشوری برخوردار بود و سپس سخن از تحقق [امکان براندازی] و بهره جویی از رقابت انحصارات مالی در جهان بعنوان کلیت و بازی با یک دست پس زدن و با پا پیش کشیدن جمهوری اسلامی و امپریالیسم- بعنوان جزئی از این کلیت، زد. هر چند، مطلوبی از رقابت کمپ های سرمایه داری و فرافکنی ها، برای کارگران و زحمتکشان، استخراج نمی شود، همانطوریکه تغییر بنیادین نیز بطور خودکار از بحران جامعه سرمایه داری تحت رهبری خامنه ای و دولت‌هایش، بیرون نخواهد زد.

از دیگر مسموم سازی و مانع تراشی های مُد روز، تقدیس مطلق و بی چون و چرای مردم و تبلیغات ضد سامان و سامان دهی، تشکل و تشکل یابی زهر هلاهل جهان فیک است. جهانی که نمیخواهد بپذیرد "انقلاب" علم است و نیازمند ابزارهای حیاتی و الزامی ست. علم هم نیرویی تاریخاً پویا و انقلابی ست. جهانی که نمیخواهد بپذیرد؛ انقلاب بوسیله یکپارچگی خلل ناپذیر انقلابیون با ایمان و مجرب که سر هر کوی برزنی مثل بلال نمی رویند با کارگران و زحمتکشان، صورت می گیرد. تقدیس هر آنچه هست و روی میدهد بدون اشاره به ضرورت تشکل یابی خیزشها و چشم پوشی از خطر سوء استفاده از پتانسیل زحمتکشان نمیتواند به تبیین کامل انقلاب رهنمون شود. انقلاب صرفاً یک پدیده و شورش و خیزش نیست. بلکه، منتج از تضاد طبقاتی، آگاهی انقلابی، تشکل یابی و بر ضرورت و لزوم تشکیلات پرولتری، استوار است. جمهوری اسلامی نظامی ساختار یافته است و هموردی با آن نیازمند ساختار یافتگی با چشم انداز سوسیالیستی نه در آنطرف مرزها، بلکه در داخل کشور، است. نارضایتی ها و

خشم و انزجار زمانیکه توسط نیروهای انقلابی حرفه ای سازماندهی و کانالیزه می شوند
میتوانند با موفقیت همراه باشند و زمانیکه توسط طبقه حاکم تحت کنترل قرار می گیرند، تنها
شکست و فاجعه بیار می آورد.

مسلماً، دوران ما سیاه، سیاه نیست و ساختارهای منظم و مرتب با برنامه مشخص در کارزار
عملی وجود دارند. ساختار یافته ها، ساختار آفرینند و میتوانند پتاسیل بالقوه و همینطور بالفعل
ضد دیکتاتوری را در پیوند دمام با طبقه کارگر و زحمتکشان، سمت و سو و تعالی دهند.
سرشت ضد سرمایه داری اکثریت اعتراضات کارگری و زحمتکشان و پایگاه وسیع اجتماعی
چپ انقلابی، احراز رهبری اعتراضات پراکنده توسط ساختار یافته ها را افزایش میدهد، خود
را تا سطح هر اعتراض غریزی کوچه و بازار پایین نمی آورند، می کوشد با ورود پیچیده در
حوزه کنش، تفکر و شناخت و اجتناب از برداشتهای ساده انگارانه، جبهه پرولتاریا را در
مقابل جبهه بورژوازی با هزار رنگ و لعاب فریبنده و فریبکار، تقویت و ماموریت رهایی
بخشی خود را به ثمر رسانند. حقیقت در مگاک لانه کرده است، تا باد، چنین باد! به نقل از
کنشگر انقلابی- کارگری- ایران، [سوژه زمانی سوژه است، ابتکار عمل را در دست بگیرد و
نارضایتی های خودجوش را بدست وزش بادهای تاریخی نسپارد].

رفرم و رفراندم، یکی دیگر از ابزارهای بورژوازی است. امروزه، تعمیم اختلافات جزئی و
نظری نمایندگان نظام، به اختلاف پیرامون سیاستهای کلی نظام، نولیبرالیسم و خصوصی و
مالی سازی، عامه پسند است. تئوریسینهای وزارت اطلاعات، از دیرباز، دولت خاتمی و
عناصری چون میرحسین و موسوی و الی آخر قصد پاشیدن رنگ اصلاح طلبی به نظام و
ایجاد توهم گذار مسالمت آمیز بسوی جامعه ای مطلوب داشته اند. اگر اعتقاد بر این است که
رژیم استبدادی است، دیگر دو پایه و چند پایه وجود ندارد. هدف، دو پایه و سه پایه کردن،
کشاندن تودهها به پای صندوقهای رای و صحنه گذاشتن بر پلورالیستی بودن نظام استبدادی،

واقعیتی کاذب، بمثابة نیازی ضروری و الزامی بلوک قدرت گرفتار در بحران غیرقانونی، است. جمهوری اسلامی، نظامی سرمایه داری ست و سرمایه در ذات خود استبدادی ست. پروژه سخیف رفراندوم و فرم پذیری نظام بارها پس از سرکوب اعتراضات غیرقانونی دیماه که دستکم، مقدمات انقلاب قهر آمیز را به منصفه ظهور رساند، از سوی چهره های شناخته شده رژیم با سوء استفاده از برخی شخصیهایی که در تجزیه و تحلیل مسائل بیش از هر چیز به احساسات و عواطف شان بسنده میکنند، عنوان شده است.

باری، اعتراضات دیماه پرونده فرم پذیری و رفراندوم؛ تعامل قانونی با رژیم را، عملاً و برای همیشه، بست. پس از سرکوب و در بحبوحه خودکشی دادن بیشمار دستگیر شدگان، برخی از ثنوربسینها، جامعه شناسان و سران وزارت اطلاعات رژیم در بحث و گفتگوی پیرامون چگونگی ممانعت از رستاخیز مجدد اعتراضات سراسری شبیه دیماه و ارتقاء آن به سطح متکامل تری در حین درگیری لفظی، در این باره متفق القول بودند: [به هر قیمتی و شیوه ای باید از نظام برابر رادیکالیسم اعتراضاتی نظیر دیماه، حمایت کنند و با هر نیروی موافق و همسو، همکاری خواهند کرد، حتی خود را اپوزیسیون بدانند].

اهتمام برای اصلاحات [فرم و رفراندوم - گذار مسالمت آمیز] را نمیتوان بمعنای انقلابی دراز مدت تلقی کرد و یا انقلاب را مجموعه دراز مدتی از اصلاحات فشرده!!

دگرگونی اجتماعی و اصلاحات نه بر اساس «مدت» بلکه «جوهر» از یکدیگر متفاوت و متمایز می گردند. گرایشات بورژوازی و محافظه کار، هر کسی زیرکانه و ناآگاهانه، تعمدی یا سهوی، از فرم و رفراندوم در برابر انقلاب دفاع کند، هدفی متفاوت را برگزیده و بجای حمایت از استقرار نظم اجتماعی نوین، خواستار [تغییرات سطحی در نظم حاکم]، است. حال آنکه، تغییر در اصلاح نظم کهنه نمیکند و حل تناقضات جامعه از طریق گذار مسالمت آمیز و خلع ید از قدرت نمایندگان ریز و درشت، از طریق اتکاء به اراء عمومی، ممکن نیست.

فرم و رفراندوم دقیقاً زمانی عنوان می شوند که حساس ترین لحظات مبارزه طبقاتی را به

بی عملی سوق دهند. در این فرایند، نظام استبدادی، نظمی با ساختاری شبان-رمگی، هر دم پروژه بازسازی و ترمیم مشروعیت نظام اش را به دُن کیشوتهائی می سپارد که شایستگی و سزاواری گردانیدن یک مجلس روضه خوانی را نیز، ندارند.

طرح رفراندوم، بمثابة پروژه وزارت اطلاعات، نوعی رویگردانی و چشمپوشی از اعتراضات سراسری دیمه است و مترصد، بحران غیرقانونی را لاپوشانی و بحرانی قانونی، را جا بیانازند. بدین ترتیب، تبلیغ و ترویج شیوه و اسالیب آشتی طلبانه در حقیقت بمعنای مهر باطل کوبیدن بر اعتراضات سراسری دیمه و شعار استراتژیک مرگ بر دیکتاتور، میباشد.

در سطور پایین رفراندوم را بر اساس تحلیل مشخص از شرایط مشخص- امروز-، بررسی میکنیم.

دستمزد و بهبود وضعیت شغلی- معیشتی گرانگاه و خواست اکثر اعتراضات و اعتصابات کارگری و زحمتکشان سراسر کشور- است. مبارزه برای دستمزد، ضد بیکاری، گرانی و .. مبارزه ای سیاسی است. زیرا، هر خواست مبنی بر افزایش ارزش نیروی کار بی درنگ، ماهیت استثماری و مکانیزم تبعیض آمیز سیستم حاکم؛ جمهوری اسلامی، را بجالش و به کل سیستم و بلوک قدرت استثماری، یورش میبرد. فرارو، پروژه ارتجاعی رفراندوم و اتکاء به آرای عمومی - قانونی در حقیقت بمعنای دستکاری طبیعت مبارزه از گذشته تا کنون برای دستمزد، بهبود وضعیت معیشتی و شعار؛ نان، کار، مسکن، آزادی، است. آنان قصد دارند منشاء، علت و انگیزه و نیروی محرکه مبارزه ای طولانی برای دستمزد را به پدیده ای متناقض با آنچه دیروز بوده و امروز است، تبدیل کنند. مبارزه سیاسی - طبقاتی و غیرقانونی را به مبارزه ای قانونی، تبدیل میکنند. به دیگر سخن، اعتراضات کارگری و زحمتکشان برای دستمزد، ضد بیکاری و سیاستهای مالی- انحصاری در اقصاء نقاط کشور بهمراه فریاد عدالت طلبانه سازمان دهندگان، محبوس، علنی- خفی، کماکان در حال کنشگری، دانشجویان و حامیان، یورش به مکانیزم استثماری سیستم حاکم، را از سرشت و جوهر اصلی- واقعی،

ستیهنگی و تضاد منافع آشتی ناپذیر، تهی می سازند. در مقابل، مطالبه برگزاری همه پرسه قانونی و گذار مسالمت آمیز را جایگزین کرده و می کوشند؛ شیوههای اسقاطی را به مبارزات کنونی، غالب کنند. بدین سان، در تناقض کامل با اعتراضات سراسری دیماه و اعتراضات کنونی، امکانی بمنظور تقویت و تثبیت حکومت و تجدید حیات سیستم استثمارگر- می گشایند. بیانیه، آژیتاسیون، جوسازی و پروپاگاندا با ظاهری خیرخواهانه، به سبک رمانتیسیم مکتب گورستان و ایده الیست پنهان از جنس کالونیستی، بموازات تضعیف تضاد آشتی ناپذیر، برای کارگران و زحمتکشان در خیابانها، اشک تمساح نیز- میریزند!!

وانگهی، در این جایگزینی و دستکاری و توهم زایی ارتجاعی، ماهیت طبقاتی دولت؛ مسؤل تعیین دستمزدها و عامل تباهی معیشت کارگران و زحمتکشان در خیابان، منتفی میشود. شایان توجه است که دولت بمثابه سازمان سلطه طبقاتی رسالتهای حیاتی در مدیریت، تنظیم، ساماندهی کارکردهای حقوقی نظامهای سرمایه داری در جهت انباشت سود و سرمایه افزونتر از جمله تعیین دستمزدها، دارد. قدرت طبقه حاکم در دولت متمرکز میشود و آن را به نهادی ضروری جهت پاسداری از مالکیت خصوصی، تضاد کار و سرمایه، ترویج و تبلیغ ایدئولوژیهای ریاکارانه و نهایتاً بازتولید سرمایه، مبدل می سازد.

جالب اینجاست؛ تصفیه ماهیت ضد استثمار مبارزه در گوشه و کنار کشور و اتکاء به همه پرسه و شیوه مسالمت آمیز؛ ایجاد امکان برای تداوم دولتی استثماری، را با دستاویز حمایت از حقوق شهروندان، علم میکنند. گرایشات محافظه کار و لیبرال بورژوا، سراسر تاریخ اندرزگو و اشک ریزان به مهندسی افکار عمومی پرداخته و پتانسیل نبرد آشتی ناپذیر طبقه کارگر، را به هرز برده اند. بدین جهت، حقوق طبقاتی را در حقوق شهروندی و طبقه کارگر را در کلماتی مانند مردم، پاپتی، شهروندان، غرق و پنهان میسازند. در حالیکه، طبقه کارگر سهم بسیار عظیمی در برپایی مبارزات جاری در خیابانها دارند و زندانها مملو از پیشتازان، روشنفکران و حامیان طبقه کارگر، است.

اخفاء و امحاء طبقه کارگر در کلمه مردم و شهروند نیز دقیقاً بمنظور انحراف مبارزه سیاسی- طبقاتی کارگران و زحمتکشان اعم از آموزگار، پرستاران و دانشجویان ضد سیاستهای مالی سازی و خصوصی سازی دولت، و تبدیل آن به خواسته دموکراتیزه کردن دولت و نهادهای تابع، از طریق وادار سازی و حقه کردن مکانیزم های مسالمت آمیز، از آنگونه، رفراندوم، است.

سیستم سرمایه داری زمانیکه از سوی اعتراضات کارگری و همچنین دانشجویان حامی آنان تحت فشار قرار بگیرد و مطالبات همگی حول محور حل غامض تضاد کار و سرمایه و احراز مالکیت اشتراکی بچرخد فریبکارانه و مزورانه چهره عوض میکند. در این مسیر، مارکسیسم- لنینیسم بعنوان یگانه فلسفه رهایی طبقه کارگر آماج بیشترین حمله دشمن طبقاتی قرار میگیرد و از سوی دیگر، در بستر واقعی مبارزه چونان یاقوتی سرخ می درخشد. امروزه، کلام انگلس بیش از هر زمان دیگر در ایران معتبر است:

« بشریت پیش از هر چیز، پیش از آنکه به سیاست، علم، هنر و جز آنها بپردازد، باید بخورد، بیاشامد، مسکن و پوشاک داشته باشد.» این نگرش ماتریالیستی نیرومند در خیابانهای سراسر کشور کلیه ایدئولوژیهای ایده الیستی؛ را به ژاژ خایی وادار ساخته است. خاصیت و ویژگی ایدئولوژی اینجاست؛ علائم راهنما و نقشه اساسی اند. اگر ایده آلیستی باشند سرعت نقاب از چهره می اندازد: هر اندازه دشمنان بخواهند منافع و مطامع سخیف طبقاتی را پنهان سازند، باز جانبداری ایدئولوژیک و طبقاتی از ماهیت ارتجاعی و ضد کارگری شان پرده بر میکشد. ایدئولوژی در مفهوم اصلی دستورالعملی برای دگرگونی بنیادین و نه صرفاً حفظ نظم موجود در روند استحاله تحت نام رفراندوم، رفرم و «مالکیت خصوصی، تجارت آزاد و ...»، در برنامه ها، طرحها، و راه حلهاست. ایدئولوژیها حاوی شرحی از روابط اجتماعی- سیاسی و مفاهیم کلیدی متفاوتی هستند. وانگه، شائبه های ایدئولوژیک در رویکردهای بورژوازی در بحبوحه بگیر- ببند و جلوه گری پایگاه عظیم اجتماعی مارکسیستی، بطرز کمیکی، آشکار می

گردند. عجیب نیست. چون، شرایط مادی و ذهنی محمل افول ایدئولوژیهای شان را فراهم آورده است. آنان کماکان میکوشند، تناقضات دائمی و لاینحل نظامهای سرمایه داری نظیر رژیم حاکم بر طهران را قابل حل در ذهنها جا بیندازند و انتظار کاذبی بوجود آورند. اما، ایدئولوژی کار خود را میکند و بوی گند و لجن آن بلند میشود. امروز دیگر چشمی باید ارادی کور باشد و نبیند مارکسیسم - لنینیسم بین کارگران و زحمتکشان و پیشاهنگ انقلاب در هر کوی و برزنی قصد دارد بر دهان شالوده ایدئولوژیک، اقتصادی- سیاسی نظام سرمایه داری به رهبری خامنه‌ی، لگام زند. خاصیت و اهمیت ویژه ایدئولوژیهای زمینی و این جهانی و پراکسیس انقلابی، همین است. «تنها با اقدام انقلابی میتوان در جهان واقعی، ایدئولوژیها و عقاید کاذب را برانداخت، نابودی ایدئولوژیهای کاذب در گرو نابودی جامعه طبقاتی و کمالیابی جامعه ای مبتنی بر مالکیت اشتراکی است و در هیچ جامعه ای آزادی، حقوق دموکراتیک و طبقاتی، بدین حد ضمانت نشده است.

موانع گوناگونی برابر تکوین پرولتاریا بصورت یک طبقه و متعاقباً در یک حزب سیاسی وجود دارد. اتحادیه ها و تشکلهایی با نام کارگری در ایران، بر پاشنه شیوه ملال آور و خرچنگ وار انفعال، نظیر گذشته، می چرخند. سندیکاها و تشکل های کارگری تحت نام فلزکار و مکانیک، برق، آزاد و هفت تپه زمانیکه ارتش گرسنگان- [لشکر پرولتاریا]- دیماه در خیابانها بودند، بیرون ایستادند، تماشا کردند، بورژوازی ستمدیدگان را سبانه سرکوب کرد. دو هفته پس از سرکوب، با صدور اطلاعیه «واکنش» نشان دادند. برآستی کدامین تشکل کارگری زمانیکه گرسنگان- لشکر پرولتاریا در خیابانها، بیرون می ایستند، تماشا میکنند، دو هفته صبر میکنند و سپس، اطلاعیه [واکنش] صادر میکند. هنگامیکه زحمتکشان در خیابانها، وقت صدور اطلاعیه نیست، هنگام کنش انقلابی و رادیکال است. زمانیکه بعنوان نماینده اصناف مختلف واکنشی منفعلانه آنها پس از گذشت دو هفته از سرکوب تهیدستان دیماه، میگیرند، هنگامیکه کارگران نیازمند حمایتند، تنها، می مانند.

زیرا، براحتی با بی عملی اجازه سرکوب و له و لورده شدن ستمدیدگان را صادر کرده اند، این تشکلهای و سندیکاها یا واقعی نیستند، یا انقلابی نیستند، ارتجاعی و محافظه کارند!

امروز، دوازده مرداد 98، نیز نشان دادند هیچگونه سازماندهی بمنظور حمایت از کارگران و حامیان طبقه کارگر و پی ریزی گردهمایی و تحصن فوج کارگرانی که یکصدا میگفتند: « ما همه بخشی هستیم» انجام نداده اند. اینها برای سازماندهی، ارزشی قائل نیستند و معرفت طبقاتی کارگرانی، مدعی نمایندگی اش، هستند را برای حمایت از کارگر و روشنفکران طبقه خود، مجدداً سامان نداده اند. دیگر چه برسد به اینکه مسبب کنشگری مشترک کارگران چند صنف یا چند کارخانه شوند؟! بنا بر این، عملاً از ارتقاء مبارزات صنفی-سیاسی طبقه کارگر و نقش راهبردی پرولتاریا، اعراض دارند.

کارگران اگر این تشکل و اتحادیه و سندیکاها واقعی بودند می توانستند در حمایت از لشکر خود در دیماه، وارد صحنه شوند و توازن قوا را بنفع خود و متحد المنافع خود، تغییر دهند. بنا بر این، برآیند اعتراضات غیرقانونی دیماه نیز، بگونه ای دیگر رقم میخورد. امروز نیز بر همین منوال، اگر این سندیکاها و تشکلهای واقعی بودند و کارگران را بر حسب ضرورت و ارجحیت مبارزه آتی و آتی، سازماندهی کرده بودند، درب کارخانه ها را از هفت تپه تا تهران می شکستند، سازمان یافته و منسجم با بیرق خود، برابر بیدادگاه رژیم در حمایت از زندانیان، حضور پیدا میکردند. مضاف بر این، بدون سازماندهی صنفی-سیاسی واقعی نمیتوان عملاً در مسیر انترناسیونالیسم پرولتری قدم برداشت و از حمایت عملی اتحادیه ها و تشکلهای کشور های دیگر بمنظور پیشبرد مبارزات سوسیالیستی، بهره جست. بی طرفی و نقش تماشاچی بازی کردن سندیکاها و تشکل های کارگری، فلز کاران، هفت تپه و سایرین در مبارزات غیرقانونی تهیدستان دیماه و تداوم آن، بیانگر پوشش ایدئولوژیک کوششهای بورژوازی؛ اقداماتی محدود و محقر در چارچوب نظم اجتماعی موجود [اینجا صدور اطلاعیه- واکنشی انفعالی]، بخصوص در مرحله رشد تضادهای طبقاتی، در میان آنهاست.

اساساً، شیوه مبارزات کارگری و طبقاتی ایران دچار بحران عمیقی ست. شخصیت‌های مدعی رهبری مبارزات طبقاتی کارگری بکل از چارچوب روابط تولیدی بیرون آمده اند، وارد مرادواتی شده اند که دیگر کارگری نیست و مبارزه را به برند و کسب و کار خود تبدیل کرده اند. قدر مسلم، کار شرافتمندانه حق هر کسی است. اما، هر کسی نمیتواند مدعی رهبری مبارزات طبقاتی و کارگری باشد. در سراسر جهان کارگران با برپایی صندوق اعتصاب، صندوق حمایت از خانواده رهبران زندانی خود و ... راهکارهایی درون طبقاتی ارائه میدهند. اما، در ایران زمانیکه رهبر مبارزات طبقاتی کارگری با راه اندازی بیزینس و اتصال مبارزه خود به بیزینس و برند آن کسب و کار، وارد مرادوه دیگری شده که دیگر کارگری نیست، عملاً تبدیل به خرده بورژوا میشود، خارج از مبارزات طبقاتی ست همگی به تمجید و ستایش می پردازند. این بحران ژرفی ست که پذیرفته اند رهبری مبارزات کارگری و طبقاتی میتواند دست خرده بورژوا باشد. رهبر مبارزات طبقاتی و کارگری ایران نمیتواند وارد روابط خرده بورژوازی شود و تازه مبارزه کارگری را به آن کسب و کار نیز متصل کند. تا زمانیکه خرده بورژوازی محافظه کار داعیه دار مبارزات طبقاتی کارگران شده است و گردن رادیکالیسم با فحاشی میزنند حرف از کدام راهکار؟ کارگر سیاسی و نقش راهبردی مبارزات طبقاتی کارگران را از کلیه معنا و مفهوم و محتوای پرولتری خود خالی ساخته اند. خرده بورژوازی خطرناکترین دشمن پرولتاریاست تا واپسین لحظه کنار بورژوازی ست. اکثریت مدعیان رهبری مبارزات کارگری به رزمگاه خرده بورژوازی پیوسته اند. خنده دارتر این است؛ جمیع حامیان پرولتاریا دست افشان و پای کوبان بدنبال کسب و کار خرده بورژوازی دوانند. همگی را نیز بیپای دفاع از طبقه کارگر می نویسند، انتشار میدهند و الی آخر.. رنگ خرده بورژوازی به مجلس آمیزد، سنگ فتنه به طبقه کارگر اندازند!

رویدادها و رخدادها مبین اوجگیری و شدت و حدتِ آنتاگونیسم تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شکل تصاحب خصوصی، می باشد، صف آرای طبقاتی تغییر و مرحله انقلاب نیز تغییر کرده است. این، در بین نیروها، نویسندگان و... نیز بی درنگ به موضوع مشاجره تبدیل شده است. سالوسان ارتجاعی، جزمی اندیشان لیبرال و دموکراتهای ایده آل گر، نومینالیستها، ناسیونالیستها، اتونومیستها- مروجین تئوری ما بیشمارانیم؛ [نقیض مبارزه طبقاتی]، مبارزه برای منافع مادی خود را جایگزین منافع پرولتاریا ساخته اند و راه چلهای دیگری جز [مبارزه طبقاتی] ارائه میدهند. این، پرده از حقیقت دیگری برمی کشد؛ ساختار یافته ها در بستر واقعی در تکاپو و کنش هستند و حیات مادی جامعه را با مسائل نوینی روبرو ساخته اند. بدین سان، جنگ بین تئوریهای فرتوت و آراء و نظریات جدید در گرفته است و در این مبارزه غلبه کلی و نهایی با تئوریهایی ست که بهتر و بیشتر با تکامل حیات مادی جامعه سازگار باشند، خود را بیشتر و بهتر سامان داده باشند، رادیکالیسم مبارزه را تقویت و تضادها را بیشتر دامن بزنند. بدیهی ست تا پریشان نشود، کار به سامان نرسد. از زمان خود فراتر میروند و سنتز عالی تر را در جهان ماسلف جستجو نمیکنند و ساده سازیها و حماسه های عظیم ذهنی را در عمل، در کارخانه، کارگاه و دانشگاه، روستا و .. به چالش میکشند. مشکلی حیاتی تر و فوری تر دارند، برای دستیابی به اهداف فوری، برای تحمیل منافع لحظه ای طبقه کارگر مبارزه می کنند. اما، در مبارزه برای حال، همچنین مراقب آینده مبارزه هستند. بنابراین، با اتخاذ موضعی طبقاتی- انقلابی- جاندار و خلاق در مرحله تکامل تضادهای طبقاتی لزوماً برای تضمین رهبری پرولتاریا و پی ریزی همبودی شایسته و سزاوار شان و منزلت انسان، ماهرانه در جنگند، با خطر روبرو، در آب شنا آموخته اند و تمام نیرو و توانایی خود را با ایجاد پایگاههای طبقاتی پرولتاری، صرف سازماندهی واقعی و انقلابی طبقه کارگر میکنند. در کنش به ماهیت بخشی پرولتاریا باور دارند و در اصول هیچگونه امتیازی نمیدهند. اما، بی وقفه در میان کارگران بکار مشغولند و راه بدیل و جنبش

بی قرین سوسیالیستی، را هموار میسازند. ساختاریافته هایی در پیدایش کمیته مخفی کارگران و همچنین تاثیر رادیکال بر اتحادیه ها و تشکل های کارگری، موثر و آنان را با پیوند مبارزه سیاسی و اقتصادی، انقلابی میکنند، از ایدئولوژی های محافظه کار می زدایند، تشکیلات صنفی از نو سازمان میدهند، احساس طبقاتی کارگران را بیدار و با برپایی تشکلهای زیرزمینی و صندوق های کارگری به تشکل کارگران و رادیکالیسم جنبش کارگری، یاری می رسانند. گفتنی ست که همین تلاشها در برپایی حزب طبقه کارگر در روسیه نقش بسزایی داشت. بنقل از کنشگر کارگری و سازمانده- ایران؛ « فروغ بشارت آفرین فردا در فراسوی افق پنهان است.»

در سال 1767 - سیمون لینگوئه، روزنامه نگار فرانسوی، اعلام کرد: « کار مزدی صرفاً نوعی از کار بردگی است.» او حتی اعتقاد داشت؛ «کار مزدی حتی از بردگی هم بدتر است.» پل متیک؛ در کتاب « کنترل کارگری» می نویسد: « این ناممکن بودن زندگی با هر افزار دیگری است که کارگران و کشاورزانمان را وادار می سازد تا خاکی را کشت کنند که محصولش را نخواهند خورد، ساختمانهایی بسازند که در آن زندگی نخواهند کرد. نیاز است که آنها را به بازارهایی فرامی خواند تا منتظر اربابانی شوند تا ایشان را مورد لطف و عنایتشان قرار دهند و آنانرا بخرند. نیاز است که مجبور می شوند برای مرد ثروتمند زانو بزنند تا از او اجازه بگیرند که ثروتمندترش کنند. زدودن برده داری برایشان چه دستاوردی موثری داشته است؟ می گویی که او آزاد است. آه، این بدبختی ایشان، است. برده برای اربابش بعلت پولی که برایش پرداخته بود ارزشمند بود. اما، کارگر برای ثروتمندان عیاش و تن پرور، هیچ خرجی ندارد. منتقدان می گویند "کارگران هیچ اربابی ندارند" چرا؟! یکی دارند که وحشتناکترین و مقتدرترین و خودکامه ترین اربابان است، و آن نیاز است. نیاز است که آنها را به رنج آورترین وابستگی تنزل می دهد.»

دهه ها از اظهارات فوق الذکر میگذرد. اما، تفاوتی در مناسبات بهره کشی سرمایه داری در کشور ما و سراسر جهان، صورت نپذیرفته است. برغم تمامی زرق و برقهای کشورهای پیشرفته سرمایه داری، فقدان کنترل بر ابزار تولید، طبقه کارگر را به مثابه طبقه محکوم، مقهور و منکوبی معرفی می کند که قادر نیستند سرنوشت خویش را تعیین کنند. طبقه کارگر تحت انقیاد و استثمار بورژوازی، جمهوری اسلامی، « نمیتواند از یوغ استثمارگر و فرمانروا یعنی بورژوازی برهد، مگر آنکه در عین حال تمام جامعه را برای همیشه از هر گونه استثمار، ستم، تقسیم بندی طبقاتی و مبارزه طبقاتی، برهاند.»

این کتاب از سوی نویسنده و مترجم به پیشتانان طبقه کارگر- ایران و به نیابت از جمعی، انقلابی، کنشگر کارگری- دانشجویی، به رفیق « محمود عسگری » به پاس قدردانی از قلب آکنده از مهر، معرفت انسانی و رفیقانه اش، اهداء میگردد.

پرولتاریا در این انقلاب، چیزی جز زنجیرهای خود از

دست نخواهد داد

اما، جهانی را به چنگ می آورد

مایکل د. بیتس

ترجمه: آناهیتا اردوان

28 تیر ۱۳۹۸ - 19 ژوئن 2019

« پرولتاریا در این انقلاب چیزی جز زنجیرهای خود، از دست نخواهد داد. اما، جهانی را به چنگ می آورد. پرولتاریای سراسر جهان متحد شوید»، واپسین سطور مانیفست کمونیست، برنامه مشروح تئوریک و عملی اتحادیه کمونیستهاست. این سند تاریخی و ره آورد درخشان مارکس و انگلس، کارگران پیشتاز را به عمل انقلابی متحدانه بر علیه مناسبات سرمایه داری فرامیخواند؛ "بپاخیزند و جهانی بهتر و آزادتر بسازند».

سال 1848، یکی از رادیکالترین طغیانها سراسر اروپا را فرا گرفته بود و دو اندیشمند کمونیست و انقلابی به فروپاشی قریب الوقوع سرمایه داری و بنیان جامعه ای نوین بر خاکستر آن، امیدوار بودند.

« پرولتاریا» از اعضای مولد، آگاه و پیشتاز یکی از دو نیروی اجتماعی در مناسبات سرمایه داری اند، اعضای طبقه ای که برای ادامه حیات راهی بغیر از فروش نیروی کار خود به سرمایه داران، ندارد.

کارل مارکس بدرستی آشکار ساخت؛ کار مزدی با پیشرفت و توسعه سرمایه داری نسبت به اشکال دیگر کار، بشدت برتری می یابد. شکلهای متنوعی از کار؛ شکار، درو کردن، بردگی

در بحبوحه مراحل جنینی سرمایه داری، قرن شانزدهم و هفدهم، و دیرمیری شیوه‌های قدیمی تولید، وجود داشتند. اما، سرمایه داری بتدریج فرم‌اسیون ارباب - رعیتی، رابطه بین مالکان زمین و سرف را شکست و رعیتها را اجبارا و قهری برای کار مزدی بسوی شهرها، روانه ساخت. اگرچه فنودالیسم با توسعه و بسط سرمایه داری زوال یافت. اما، بردگی به اضمحلال کشیده نشد.

تاریخ شناس شهیر، «جیرالد هورن»، در اینباره می نویسد: «سرمایه داری و بردگی پیوندی صمیمانه با یکدیگر دارند. بازار برده داری در سراسر اروپا و آسیا و کشورهای عربی تا مدتهای مدیدی چست و چابک و پر تپش ادامه یافت». سوداگری و تجارت و حشیانة برده داری وجه ممیزه صاحبان برده و برده داران را از ابتدا با رنگ پوست، تعیین کرد؛ برده ها رنگین پوست و برده داران سفید پوست بودند. سپس، سرمایه داری بویژه در آمریکا و اروپا، ماهیتی کاملاً نژادپرستانه گرفت و کماکان دارد.

گزاره «اما، جهانی را به چنگ می آورد. پرولتاریای جهان متحد شوید» در مانیفست کمونیزم بر ویژگی و امتیاز پرولتاریا در مقایسه با رسته ها و اقشار دیگر، تاکید دارد. انسانها، حداقل صد هزار سال و بی گمان، طبق باور باستان شناسان امروزی، حتی بیشتر، روی زمین زندگی کرده اند. نود تا نود و پنج درصد انسانها، در گروههای کوچک از راه جمع آوری میوههای جنگلی، گیاهان و دانه های مغزدار و شکار حیوانات، به زندگی ادامه دادند. نوعی همسانی در فرایند تولید ابزار کار و مایحتاج ابتدایی بر حسب ضرورتهای طبیعی زندگی و تداوم آن و پراکندگی جمعیت، بدون رهبر و راهنمایی دائمی، بوجود آمده بود. کشاورزان و شکارچیان، به مرور زمان، بیشترین جمعیت ساکن زمین را بخود اختصاص دادند؛ واقعیت شگفت انگیزی که امروزه «کمون اولیه» می نامیم.

باری، تغییرات برنده و چشمگیری به مجرد دریافت چگونگی شکار و انبار کردن در سازمان اجتماعی، بوجود آمد. شکار و انبار کردن به مرور زمان، جایگزین کشت و کار بشکل

ابتدایی، گشت و جوامع در امتداد این جایگزینی، به « طبقات » تقسیم شدند. بدین ترتیب، تولید محصول اضافی در فعالیت انسانی، ارجحیت بیشتری نسبت به رفع نیازهای اساسی و حیاتی همگان، پیدا کرد و مسیر بودش و هستی افرادی که بدون انجام کاری، نقش اجتماعی خاصی ایفاء میکردند را - ممکن و تسهیل ساخت. فنودالها، روحانیون، برده داران، و طبقه حاکم جوامع پیشاسرمایه داری؛ مردان و برخی زنان، توانستند با استفاده از مقام و رتبه والاتر، اوقات فراغت افزونتر و دسترسی به محصول اضافی، بر سرف و بردگان؛ « عهده دار انجام وظایف ضروری و الزامی تولید »، اعمال نفوذ و قدرت کنند. اگرچه ساختار طبقاتی شامل رسته های متنوع و بیشماری بود. اما، مناسبات تولیدی بطور اساسی و غالباً، مبتنی بر رابطه مستقیم بین استثمار کننده و استثمار شونده، استوار بود. منتها، سرمایه داری ساختارهای طبقاتی پیش از خود را شدید تحت تاثیر و از بیخ و بن، تغییر داد و مناسبات طبقاتی بی واسطه، بین کنترل کنندگان فرایند تولید و تولیدکنندگان اصلی را به رابطه ای غیرمستقیم از طریق میانجیگری بازار فاقد شخصیت، مبدل ساخت. امروزه، شناسایی و احراز هویت صاحبان بنگاههای اقتصادی، برای کارگران، بسیار سخت، دشوار و امری غیرعادی- بشمار می آید. مصرف کنندگان نیز از هویت تولیدکنندگان اصلی کالا و لوازم مورد نیازشان، ناآگاهند. فراتر از این، میزان استخراج ارزش اضافی از زحمت و تلاش کارگران در کارخانه های تولیدی بوسیله بازار، پنهان میگردد و به نظر میرسد؛ دستمزد کارگران تحت تاثیر نیروهای بی هویت، «عرضه و تقاضا»، مشخص و تعیین میگردد. بدین ترتیب، موضوع استثمار نیروی کار، استخراج ارزش اضافی از نیروی کار کارگران در انحصار صاحبان سود و سرمایه و ارتزاق از آن، منتفی و پنهان باقی می ماند. در چنین شرایطی، طبقه استثمارشونده در موقعیتی نظیر سرف، قرار ندارد. آنان بخشی از فرآورده خود را به ارباب هدیه میکردند. کارگران، چنان برده گان نیز نیستند که برده داران، صاحب اندام هایشان، بودند. کارگران با طناب تهدید، خشونت و مرگ به شاهان و شاهزاده ها، فنودالها و برده

داران وصل نمیشوند و آزادند، از هر بنگاه و موسسه تولیدی تقاضای کار کنند و نیروی کارشان را در اختیار هر کدام استخدامشان میکند، قرار دهند. پس، چگونه در این انقلاب چیزی جز، زنجیرهایشان برای از دست دادن ندارند؟

برای درک صحیح گفتار مارکس و انگلس باید به حدت و شدت رادیکالیسم سیستم بورژوازی بدرستی پی ببریم. بورژوازی تنها و یگانه سیستم اقتصادی با سرشتی ضرورتاً و الزاماً محتاج به رشد است. مسلماً، هدف هر سرمایه داری انباشت سود و سرمایه و رقابت سرمایه داران نیز، موجد ضرورت رشد میشود. در این روند، یک کسب و کار و تجارت، میمیرد یا جان سالم بدر میبرد. کارفرمایان تحت تاثیر فشار عطش سیری ناپذیر کسب و انباشت سود و سرمایه، هر زمان و مکانی در پی احراز کالاها و بازارهای تازه و نوینند. از منطقه ای، محلی، ملی تا بین المللی: این خط حرکت سرمایه است.

در عصر کنونی، سرمایه بر تمامی جوانب زندگی انسانها، از تولد تا مرگ و در سراسر جهان رخنه و نفوذ کرده است. سرمایه داری جهانی؛ بنگاهها، موسسه ها و شرکتها غول آسائر و صاحبان سرمایه جمعیت کوچکتري، را بخود اختصاص میدهند. فرارو، نیروی کار بیشتری از جهان را استثمار میکنند. اکنون، اکثریت قریب به اتفاق جمعیت جهان، باید نیرو و توان آفرینندگی خود را به عده بسیار قلیلی بفروشند تا قادر به ادامه حیات باشند. دولتها، شریک، همکار و پایبند تامين منافع سرمایه داران و مالکان جهانی با تصویب قوانین و اجرای سیاستهای استثماری، موجبات خروج کشاورزان و مالکان بنگاههای کوچک و ضعیف از عرصه بازار را فراهم، و آنان را به کارگران مزدی، تبدیل میسازند.

محیط کاری نیز تحت تاثیر دگرگونی های پرشتاب قرار میگیرد. بدیهی و آشکار است که کلید استخراج سود فزاینده، در کنترل تمامی جوانب کار- نهفته است و چیزی حیاتی تر از واریسی و نظارت بر کارگران بمثابة مهمترین عامل و صانع تولید و ارزش اضافی، وجود ندارد. کنترل کارگری بمعنای نظارت تام و کمال بر ارتباطشان با یکدیگر و با ابزار کار، است. این

ارتباطات، فرآیند کار را تشکیل می‌دهند و ضروری است تحت نظارت، مهار و بازدید مداوم صاحبان سرمایه قرار گیرند. تاریخاً، متدهای بیشمار و گوناگونی برای کنترل فرآیند کار توسط صاحبان سرمایه، بمرحله اجرا در آمده اند.

«مرکزگرایی» نخستین اسلوب کنترل کارگران در محل کار بود. بعنوان مثال، پوشاک پشمی در کشور انگلیس ابتدا به ساکن در منازل با پشم خام، برخی مواقع با دستگاه بافندگی که توسط تجار در اختیار بافندگان قرار میگرفت؛ تولید می شد. آنگاه، به تجار تحویل و آنان، لباسها را به ازای دریافت مبلغ قابل توجهی به مشتریان می فروختند. اگرچه، تولید پوشاک و سایر تولیدات به روش مزبور، موسوم به «سیستم برونی یا تولید برونی»، سودآور بود و بافندگان را شدیداً به رقابت با یکدیگر وادار می ساخت. اما، صاحبان مواد اولیه و ابزار تولید، کنترل بسنده و کافی بر کارگران و فرآیند کار و تولید، نداشتند و قادر نبودند از کم کاری احتمالی، بی بندباری در کار با ماشین آلات و تخریب احتمالی آن، جلوگیری بعمل آورند.

بنابراین، سربازگیری از تولیدکنندگان؛ بعنوان کارگر در کارخانهها؛ غالباً یک ساختمان، تحت سرپرستی دستیار، کارفرما یا مدیر استخدامی صاحب سرمایه، بمرحله اجرا در آمد؛ کارگران با سوت کارفرما بسرعت بکار مشغول گشتند، تنبیه و مجازات تاخیر و کم کاری نیز با دستگاه دقیقاً اندازه گیری و مشخص گشت. بدین گونه، فرآیند کار و تولید از دیده سرکارگر و کارفرما، پوشیده نمی ماند و بخش عظیمی از تولید در کارخانجات بوسیله ماشین آلات، انجام گرفت. در این اثنا، صاحبان سرمایه به چگونگی تقسیم بندی فرآیند کار، توسط کارگران ماهر پی بردند. آنچنانکه «هری بریومن» در اثر معروف خود؛ «نیروی کار و سرمایه داری مالی»، توضیح میدهد: «آنان متوجه شدند که کارگران ماهر در روند تولید متد کارشان را تغییر می‌دهند و وظایفشان را به اصلی و جزئی، از یکدیگر متمایز و تقسیم میکنند. از این رو، به استخدام کارگران غیرحرفه ای و حتی کودکان با دستمزد بسیار پایینتر برای انجام وظایف

جزئی مبادرت ورزیدند، هزینه تولید را کاهش و میزان استخراج ارزش اضافی را افزایش دادند. علاوه بر این، کنترل و نظارت بر فرایند کار و تولید نیز، افزونتر گشت.»

«چارلز بابیج»، مخترع و مهندس، موضوع فوق الذکر را بسیار اصولی در کتاب «اقتصاد ماشینی و صنعت مانوفاکتوری»، توضیح میدهد. این مرحله تحت نام «اصول بابیج» نه تنها هزینه تولید را بسیار کمتر کرد. بلکه، موجد گستردگی نظارت صاحبان سرمایه بر فرآیند کار گشت و صاحبان سرمایه به استخدام و استثمار عضله های کوچک؛ کودکان؛ برای انجام مراحل غیرتخصصی، مبادرت ورزیدند.»

«مرکزگرایی» و «تقسیم بندی نیرو کار بر حسب تخصصی و غیرتخصصی»، انگیزه شدید مکانیزاسیون، را بوجود آورد. وانگهی، نظارت و کنترل صاحبان سرمایه بر فرایند تولید، بموازات ماشینی شدن ابزار تولید و بکارگیری نیروی کار بسیار ارزانتر، بمنظور انجام کارهای غیرتخصصی، افزونتر، و بشدت گسترش و وسعت، یافت.

«فردریک وینلوز تیلور» پیشوای مدیران کارخانهها [نویسنده با استفاده از صفت پیشوایی-لحنی گزنده و کنایه آمیز دارد] در زمینه کنترل و نظارت، کارگران را تحت نظارت ماشینها تصور و چگونگی کارایی و فراوری ایشان، را ارزیابی کرد. سپس، مدیران کارخانهها را به اجرای آنچه در ذهن ساخته بود و «مدیریت علمی» مینامید، تشویق و ترغیب ساخت.

ابتدا، باید کارگران و کلیه حرکت ایشان را با دوربین زیر نظر داشته باشند.

[امروزه بدون آگاهی کارگران، الکترونیکی، انجام میگردد]. بدین سان، مدیران کاملاً از اینکه دستان کارگران چه کردند و چطور و چگونه آن کار را انجام دادند، آگاه گشتند. در حقیقت، به دانش و اطلاعاتی که پیش از این زمان، به کارگران تعلق داشت، چیره گشتند.

دستور عملهایی برای ادای وظیفه و تکلیف کارگران به ماشینها، داده شد و آنان باید برای تکمیل فرایند تولید، گوش بفرمان ماشینها باشند و امر ماشینها را بمرحله اجرا درآورند.

مضاف بر این، زمان کار، استراحت، تناول و الی آخر نیز بدستور و در اختیار صاحبان سرمایه خواهد بود. بدین نحو، تمامی ادراک، اختیار و حرکات نیروی کار، به انحصار صاحب سرمایه، کارفرما و گروهی از مہتران، درآورده شد. کارگران، کاملاً و مطلقاً به مجری اوامر صاحبان سرمایه، تبدیل گشتند.

مکانیزم «کنترل مدیرانه» به عقیده کارل مارکس و انگلس دو تاثیر بر کارگران داشت: نخست، موجب تشدید بیگانگی ذاتی و مولود نظام کارمزدی گشت. انسانها از طریق کار و تغییر سودمند طبیعت از انواع موجودات دیگر، متمایز میگردند. این کیفیت انسانی در سرمایه داری دیگر به انسان - کارگران - تعلق نداشت. بلکه، به ملک خصوصی سرمایه داران مبدل گشت. نیروی مولد، کنترل بر کار و ارتباط طبیعی و انسانی، با دنیای پیرامونی را از دست دادند. در فرمایشیهای پیشاسرمایه داری و در آغاز فاز سرمایه داری، اجرای بیشتر کارها مستلزم چیره دستی و مهارت بودند. صنعتگران و پیشه وران بر کار و تولید، نفوذ داشتند؛ آنچه در اختیار صاحبان سرمایه نبود. اما، کارگران در روال «تقسیم بندی فرایند کار به حرفه ای و غیر حرفه ای»، «صنعتی شدن ابزار تولید»، «مرکزگرایی تولید» و «تیلرویزم»؛ کارگران بسادگی [دست] بشمار می آیند. تقسیم بندی وظایف و کار به بخشهای کوچکتر بر مبنای متدولوژی کارایی تولید؛ از محصول و نتیجه زحمت خویش، از خود و جهان پیرامونی خود و از یکدیگر، جدا گشتند. به بیان صریحتر، کارگران خصوصیات طبیعی- انسانی خود را از دست دادند، دیگر انسانی طبیعی، نبودند و تا حد فروشندگان نیروی کار، فروکاسته شدند.

دوماً، به توده ای همجنس مبدل گشتند؛ همدیگر را در شرایطی برابر مشاهده کردند: «همگی کارگران مزدی در چنبره سرمایه اند». صنعتی شدن ابزار تولید و تقسیم بندی نیروی کار برحسب حرفه ای و غیر حرفه ای تقویت کننده احساس همسانی شان گشت؛ همگی قطعاتی قابل معاوضه در پروسه تولیدند یا به نقل از کارل مارکس؛ «ضمیمه ماشین آلات هستند.» تمامی

سازوکارهای ضمیمه‌گی، بموازات تبیین پدیده بیگانگی و بی‌خویشتنی، تکوین افزونتر کارگران مزدی با گسترش سرمایه داری، بسط و توسعه یافتند و ناگزیر، «طبقه کارگر»، بوجود آمد. تمام جوامع سرمایه داری به دو طبقه؛ سرمایه دار و کارگر، تقسیم و زندگی جمعیت بیشمار نیروی مولد، تحت کنترل، انقیاد و فرمانبردار صاحبان سرمایه و ابزار تولید گشت. آنان باید به ازای دریافت دستمزد اندکی که حتی پاسخگوی نیازهای اساسی و حیاتی شان نیست، کار کنند. تمام توش و توان، آرزوها و رویاهایشان در کادر هزینه تولید، نقش برآب، و تا زمان فرسودگی روحی- روانی و فیزیکی بالاجبار باید به کار مزدی ادامه دهند. زمانیکه دیگر آنقدر پیر و فرتوت، و از نظر روحی و فیزیکی فلج گشتند و کارفرمایی استخدامشان نکرد، میمیرند. آیا میتوانند سرمایه دار شوند؟ غیرممکن است! آیا میتوانند صنعتگری مستقل گردند؟ بسختی! کشاورزی موفق چطور؟ بعید است! دورنمای معیشت و حیات کارگران در سیستم سرمایه داری کاملاً تیره و تار است. واقعیت حزین و جان‌گدازی که سرآغاز و منشاء تئوری، و رهنمونی علمی- عملی، بی‌بدیل و بی‌نظیر، گشت.

کارگران بصورت انفرادی، قدرت چندانی ندارند. اما، بجهت کثرت جمعیت و نیاز ضروری و الزامی صاحبان سرمایه به کارشان، در صورت همبستگی، قادرند بر سرمایه و سرمایه داری چیره گردند. اگرچه، مبارزات خودانگیخته کارگران در مراحل ابتدایی ماهیتی ضد سرمایه داری دارد، برای احراز عدالت، در خط تولید و کار اغتشاش ایجاد میکنند، پیوسته رهبر و راهبرند. اما، مبارزات خودانگیخته محتاطانه و شدیداً ماهیتی محافظه کارانه دارد. بعنوان نمونه، سال 1795، با افزایش قیمت نان در کشور انگیس، برای ربودن نان، به شیرینی فروشها و نانوايها حمله بردند و ملک و دارایی مهربان و ثروتمندان را تخریب کردند.

نمونه دیگر تاریخی، طغیان ملوانان ضد مالکان و شرایط اجباری بیگاری در کشتی بود. در لندن، سال 1780، کارگران از ملیتهای گوناگون، بزرگترین قیام کارگران شهری در قرن هیجدهم را رقم زدند.

در اوایل قرن نوزدهم، هم‌آوردی معروف «لادایت»، عصیان کارگران نساجی و کارخانه های پارچه بافی در انگلیس با شکستن ماشین، شدیداً حاکمیت سرمایه را به وحشت انداختند. بردگان نیز، به رغم عدم برخورداری از دستمزد، حق و حقوق رسمی- قانونی، به شیوه های گوناگون، می شوریدند و عنصر شدت ضد ساختاری در سراسر قرن هفدهم، هیجدهم و نوزدهم بشمار می آیند.

«ای پی تامپسون» شکایت نامه تاریخی را اینگونه اعلام میدارد:

«قدرتگیری سروران تبعات بیشماری در پی داشته است: رشد فزاینده تضاد بین اربابان و عامه مردم، پیدایش استثمار در نتیجه برخورداری از ثروت و قدرت، تنزل بی حد و مرز موقعیت نیروی مولد، و فراتر، لگدکوب تمام وجوه استقلال، تکوین وابستگی شدید نیروی مولد به صاحبان ابزار کار، تثبیت و تداوم قوانین تبعیض آمیز، اختلال در معیشت خانوارهای کارگری، تمکین و تسلیم، شرایط وخیم محیط کار، نبود اوقات فراغت- تسهیلات و امکانات امنیتی - آسودگی.

در یک کلام، فروکاست انسان مولد و تواناییهای او- تا غایت ابزار سوداگری و سودآوری

است.»

قهر و خشم طبقاتی در نبردهای تاریخی کارگران، ماحصل شرایطی فوق الذکر می باشد. حتی امروزه، اعتراضات کارگری هنگامیکه درد به استخوان میرسد پیوسته همراه با قهر طبقاتی، نمودار می گردد. هر چند، کارگران با گذشت زمان به روال کار سرمایه داری عادت میکنند، زمانیکه متوجه میشوند روشهای زندگی گذشته غیرقابل بازگشتند به برپایی تشکیلات دائمی جهت آرایش جنگی درازمدت برابر سرمایه داری، مبادرت می ورزند.

دو تشکل تقریباً معمول و جهانی، شامل تشکل های کارگری و حزب سیاسی، میشوند. پیش از

اینکه درباره این دو افزار صف آرای کارگری، توضیح بیشتری ارائه دهیم، این توضیح

پراهمیت است که اکثریت اتحادیه های کارگری از ابتدا و در اصل، رویکردی ضد سرمایه

داری، اتخاذ کردند. گزارشها و نتایج اتحادیه کارگری بین المللی (74-1864)؛ (کارل مارکس در این اتحادیه صدای چیره بود)؛ بارها به تضاد آشتی ناپذیر طبقه کارگر و سرمایه داران اشاره، و ضرورت امحاء سرمایه داری، فسخ مالکیت خصوصی و جایگزینی آن با مالکیت اشتراکی بعنوان هدف غایی نبرد طبقاتی کارگران را اعلام داشتند. علاوه بر این، بر حمایت عملی از مبارزات کارگران در تمام کشورها، تاکید ورزیدند. اتحادیه ها معمولاً، تلویحی یا تصریحی، بر عدم کمالیابی منافع طبقه کارگر در سیستم سرمایه داری، اصرار ورزیدند.

«کارگران صنعتی جهان» در نظام نامه خود بسیار واضح تر تضاد آنتاگونیستی را، مطرح میسازد:

«کارگران و کارفرمایان هیچگونه منافع مشترکی با یکدیگر ندارند. تا هنگامیکه طبقه کارگر استثمار میشود، گرسنگی میکشد و تمام ثروت و قدرت در دست سرمایه داران است، صلحی ممکن نیست. تداوم نبرد آشتی ناپذیر طبقه کارگر و صاحبان قدرت و ثروت تا سازماندهی کارگران در شکل یک طبقه، چیرگی بر تولید و تسخیر ابزار تولید، انهدام سیستم کار مزدی و ایجاد هماهنگی بین انسان با زمین و طبیعت، امری ناگزیر، الزامی و حیاتی است.»

حتی فدراسیون محافظه کار کارگران آمریکایی در خاتمه اساسنامه، اینگونه نوشت:

«نبردی بین استثمار شونده و استثمار کننده، سرمایه داری و نیروی کار در سراسر جهان متمدن، در جریان است. در صورت تداوم وضعیت فجیع و مصیب بار میلیونها کارگر و در نبود امکانات و تسهیلات کافی، در گستره ای فزاینده، استمرار و گسترده تر خواهد گشت.»

وانگهی، اکثر رهبران و بنیانگذاران اتحادیه ها، هر چند صریحاً رویکردی ضد سرمایه داری نداشتند، سوسیالیست، بودند. اتحادیه های کارگری، نقشی اساسی و کلیدی در شکلگیری انقلابهای جهان نظیر، روسیه و کوبا، بازی کردند.

کارگران بمحض پی بردن به ارزش و راندمان بالای فعالیت جمعی، بیا میخیزند و بطور طبیعی خواستار تغییراتی در کار، استخدام و محیط کارشان، هستند. اعتراضات صنفی؛ خواه در شکل قیام لادایتها باشد یا با تشکیل اتحادیه صورت بگیرد؛ هدف بهبود وضعیت شغلی، ارتقاء دستمزدها، کاهش یا افزایش ساعات کاری، تمهیدات و تسهیلات در محیط کار، و تامین امنیت شغلی، را در نظر دارد. این مبارزات بطور معمول و غالباً، [دفاعی- واکنشی] هستند. زمانیکه کارگران به درد و رنج متحدالمنافع و هم طبقه خود، کارگران کشورهای دیگر پی میبرند، آنان را در موقعیت طبقاتی خود در نظر آورند و در حمایت از مبارزات ایشان- یکدیگر- دریغ نوزند به پرولتاریای جهان مبدل میگردند.

کارگران، دیر یا زود متوجه میشوند؛ اتحادیه ها درباره مشکلات خارج از حوزه کاری، آنچنان موثر نیستند. کاهش ساعات کاری یا افزایش دستمزد کارگران سراسری در عرصه فعالیت یک اتحادیه نیست. این محدودیت درباره مهار کار کودکان یا ممنوعیت بهره برداری از اجسام و مواد خطرناک در تمامی حوزه های کاری و صنعتی نیز، صادق است. اتحادیه ها قدرت و توان جلوگیری از جنگ، بردگی و سیاستهای چپاولگرانه استعماری را ندارند. زیرا، مشکلات مزبور، وسعت ملی و بین المللی دارند.

سرمایه داری در سایه دولت ملی، پایبند به قراردادها و قوانین مقدس سوداگرانه، مجهز به نیروهای سرکوبی، ارتش، سیستم مالیاتی، خزانه دولتی و افزایش پول برای فعالیتهای مد نظر طبقه حاکم، تجلی می یابد. از آنجاییکه، کارگران اجازه شرکت در انتخابات بورژوازی دارند. در ابتدا، تصور میکنند؛ دولتها حامی منافع آنانند. پس، قادرند با تشکیل گروههای سیاسی و شرکت در انتخابات پارلمانی و ... به اهداف خود دست یابند. اگر حزب طبقه کارگر بتواند، دولت را خواه از طریق مبارزه مسلحانه در ترکیب با روشهای مبارزه سیاسی بتصرف خود در آورد. آنگاه، اهداف خود را بعوض سیاست دولتهای سرمایه داری، بکار می اندازد. سرمایه داری با برپایی انتخابات زیر درفش دمکراسی بورژوازی، آزادی تشکل یابی

کارگران را وانمود و به جامعه تزریق میکند. از همین رو، موضوع مهمی بر روشنفکران طبقه کارگر نظیر کارل مارکس و انگلس محرز ساخت: تلاش و کوشش سیاسی - طبقاتی راهی بجز گره خوردن با دیگرگونی بنیادین دولت و شیوه مسلط تولید، توزیع و مبادله اقتصادی و ساختار جوامع، ندارد. پیشرو طبقه کارگر باید ماشین دولتی را تصرف و از آن برای اهداف خویش بهره بجوید. پرولتاریا، عامل اصلی امحاء خود بعنوان یک طبقه، کمالیابی جامعه تولید کنندگان مشترک، انهدام و اختتام تمامی اشکال الیناسیون در جوامع طبقاتی، است. بنابراین، پرولتاریای جهان باید متحد شوند و پرچم سرخ نبرد طبقاتی را با شعار استراتژیک؛ [از هر کسی به اندازه توان و به هر کسی به اندازه نیازش] به اهتزاز درآوردند. اگرچه واپسین عبارت مانیفست کمونیستها حاوی عقلانیت خوشایندی است. اما، تلویحاً به میزان بالایی از موانع تحقق این امر، اشاره دارد. مارکس و انگلس بر سازه های بازدارنده واقف بودند و نوشته های ارزنده ای درباره نمودهای عینی، واقعی و ملموس سرمایه داری، موجد ناآگاهی و مخل کنش رادیکال طبقه کارگر، برای ما بجا گذاشته اند. یقیناً، مسائلی را نیز در نظر نگرفتند.

اکنون، مولفه های بازدارنده و موانع آگاهی و همبستگی طبقاتی کارگران، را بررسی میکنیم. مکانیزم کنترل و نظارت سرمایه موجب گشایش نوینی در تکامل آگاهی طبقاتی کارگران میشود؛ آنان خود را بعنوان طبقه بعوض افرادی استنمار شده [شناختی ساده- سطحی]، در نظر میگیرند. با این وجود، در اساس و بنیان از یکدیگر بیگانه میشوند و بی خویشتی و بیگانگی لزوماً، ره به پیشرفت آگاهی طبقاتی و احراز تفکر منطقی و درک ضرورت سامانندی، نمی برد. کار در فرایند تقسیم و تجزیه، بر حسب حرفه ای و غیر حرفه ای، خودکار سازی- مکانیزاسیون، مدیریت علمی- تیلوریزم، به فعالیتی مونتون؛ یکنواخت و تکراری، تبدیل گشت. محاسبه دستگاه مغزی- عصبی، درگیر احساس کرختی، گیجی و بی

حسی، مقید، در تنگنا، محدود، و سامان دهندگی را محصور میسازد. حتی، آدام اسمیت که در ثروت ملل به ستایش و ثنای ویژگیهای تقسیم کار، می پردازد در این باره می نویسد:

« در فرایند تقسیم کار بخش عظیمی از فروشندگان نیروی کار، استخدام میشوند. بدین ترتیب، اندامهای زیادی در انحصار یک یا تعداد معدودی عملیات تکراری و کوتاه، قرار میگیرند. درک و فهم جمعیت کثیر [نیروی مولد] در انحصار کار فرمایان و توسط فعالیتهای متناوب، شکل و فرم خواهند گرفت.

آنها بیکه تمامی عمر خود را صرف ایفای عملیاتی ساده میکنند، متأثر از فعالیتهای ساده و تکراری، یا شبیه و نزدیک به یکدیگر قرار گرفته و فرصت مناسبی جهت برانگیختن نیروی فهم و ادراک یا تمرین روحیه ابتکار، خلاقیت، نوآوری و قدرت آفرینندگی تکنیک و تدبیر از میان بردن موانع در مسیر برون رفت تهورآمیز از موقعیتهای دشوار و بغرنج، آمادگی همآوردی با مصائب خطیر و دور از انتظار، را از دست میدهند، و همسو با وضعیت پیرامونی، شدیداً بسوی کندذهنی و خنگی، اوج جهالت نوع انسان، تمایل پیدا میکند. حدّ اعلاّ تسلیم و واگذاری توانایی یدی و فکری با زوال احساس لذت بردن و بخشیدن از محاوره عقلایی- منطقی، احساس همدردی عاطفی- انسانی، بخشندگی، اعمال اراده شکوهمند، و هرگونه داوروی و دادرسی پربرآیند درباره موضوعات مختلف، از جمله وظایف معمول زندگی شخصی، همراه است.»

آدام اسمیت، رویکردی بسیار افراطی در این باره دارد و چنین عارضه هایی میتواند طبقه پیشوا و سلسله جنبان او [سرمایه داران] را دربرگیرد.

بهتر است اظهار نظر عینی «بن هامپر»؛ نویسنده ای که در کودکی به همراه خانواده خود به دیدار پدرش؛ کارگر خودروسازی میروود؛ در نظر بگیریم:

« ما برای چهل دقیقه آنجا ایستادیم، مینیاتوری از زندگی و قاعده ای هرگز تغییر نکرد. خودرو، شیشه جلوی خودرو، خودرو، شیشه جلوی خودرو، حمالی پشت حمالی، سیگار پشت

سیگار، دهه ها در تیغه های زمان، الوار میشدند، استخوانها به خاکستر مبدل، گوشت زیر ضربات طعنه آمیز و سمج ساعت، قطعه قطعه میگشت، و شیشه جلویی خودرو دیگری، سیگار دیگری، چراغ جنگ خاموش و روشن و حروف با توفان و رعد و برق به سکوت وادار می شد، بانگ خروس، بیدار باش یا سکون را اعلام می کرد، اختاپوس مکانیکی برای هیج، هیج، هیج، پیچ و تاب میخورد».

مشکل اینجاست؛ سرمایه داری شدیداً به ایجاد نیروی کاری بدان نیازمند است، گرایش دارد. تمام موسسه ها در هیزارشی قدرت؛ بازار، مرکز آموزشی- پرورشی، بخصوص اقتصاددانان مسئول ارزیابی حال و احوال سیستم سرمایه داری، ایدئولوژی فردگرایی [فردباوری]؛ حارس تمامی عمارت طبقاتی؛ نیز پیرو یک اصل هستند: کارگران سازگار با سیستم به پیش! به دیگر سخن، سیستم سرمایه داری برای فروشندگان نیروی کار نوین؛ نسل جدید بمجرد درگذشتن نسل پیشین که جهانش با برپایی سیستم جدید، کاملاً وارونه گشت، عادی، طبیعی و بهنجار بنظر میرسد و انتخابی بجز تبعیت و تمکین، نمی یابد.

این سرسپردگی ظاهراً طبیعی همراستا با شدت کنترل و نظارت نمایندگان صاحب ابزار کار و سرمایه بر نیروی کارشان، افزونتر تعمیم می یابد. چنانکه، انسانیت شان کاسته و نمیتوانند از ظرفیت درونی خود برای اندیشیدن درباره موضوع دیگر، تعهد و انجام وظایف بغرنجتر، بهره جویند، از درون خویشتن، را در خصوص چگونگی پیشبرد مسائل، راضی میکنند؛

پنداری روال زندگی همین است که هست! [سرمایه داری پایان جهان است!] بنا بر این، زندگی در فقر و عدم موفقیت، بویژه هنگامیکه تمجید و ستایش سرمایه از شفق تا فلق را گرفت، مشکلی فردی بحساب می آید؛ اگر موفق نشدی، اشتباه توست! اکنون، باید پیامد انتخاب نادرستت را تحمل کنی، رنج بکشی!

سازه های گوناگونی، فراسوی فشار ضربتی و تاثیر ناتوان کننده بیگانگی بر مبارزات طبقه کارگر و هژمونی کنترل مدیرانه تولید، در ستیز با همبستگی کارگران، ایجاد یک طبقه و رویارویی منسجم طبقاتی، وجود دارند.

تخصص، تجربه و مهارت کاری

میزان مهارت کارگران متفاوت، و برخی مواقع درخور توجه و معمولاً با تمایزات دیگر در ارتباط و گره میخورد.

صنعتگران، استادان یک رشته صنعتی بطور معمول، پیشگامان برپایی نخستین اتحادیه های کارگری بودند. آنها از امتیازات بیشماری نسبت به کارگران غیرمتخصص برخوردار بودند. اکثراً باسواد و جایگزینی ایشان با کارگران ارزانتر برای کارفرمایان سخت و دشوار بود. بدین سبب، توده ای یکدست از جنبه جنسیت، نژاد و ملیت بشمار می آمدند. پیشگامی کارگران غیرحرفه ای و بی تجربه به زنان و کودکان تعلق داشت. یتیم خانها، کودکان بی سرپرست را دمام برای کارکردن به سرمایه داران، می سپردند. حال آنکه، کودکان کار قادر نبودند و نیستند ضد استثمار نیروی کارشان، مقاومت و مبارزه کنند.

ماهیت پاتریالکال سرمایه داری همبستگی مردان و زنان کارگر را بسختی ممکن میسازد. حتی، امروزه نیز مردان کارگر تحمل زنان کارگر در بسیاری حوزه ها و فعالیتهای تولیدی را نداشته و محیط کار را برایشان غیرقابل تحمل میسازند.

کارگران متخصص همزمان با معرفی و استقرار ماشین آلات مدرن در کارخانهها بکارگیری کارگران غیرمتخصص مبادرت ورزیدند. در آمریکا، نیروی کار متخصص معمولاً از شمال اروپا و نیروی کار غیرمتخصص و جانبی، ایرلندی یا از اهالی اروپای شرقی و کشورهای جنوب اروپا، بودند. عدم تسلط به زبان رسمی کشور میزبان، تمایزات قومی- نژادی و

فرهنگی انگیزه پرداخت حداقل دستمزد به کارگران مهمان را فراهم و همبستگی را غیرمحمول

و ممتنع ساخت. بطور کلی، درخواست همکاری و عضویت کارگران غیرمتخصص از سوی اتحادیه های کارگری متخصص، تأیید نگشت و فدراسیون صنعتگران، امتیازی برای اتحادیه های کارگران غیرمتخصص، قائل نشدند.

آنچه موضوع را بغرنجتر و پیچیده تر میکند این است که سرمایه داری سیستمی بشدت دینامیک است. کارخانهها ورشکست میشوند، کارگران کار خود را از دست میدهند، بنگاهها و کارخانههای جدیدتر وارد میدان کشمکش میشوند. حرفه و مهارتهای کهنه میمیرند و حرفه های تازه تری بدنیا می آیند. تحرک و انعطاف پذیری سیستم سرمایه داری و دگرسانیهای برق آسا، موجب ضعف و شکنندگی تشکلهای کارگری میشود. بعنوان مثال، حرفه تولید اتومبیل نیازمند بر خورداری از دانش نقشه کشی مهندسی، تبحر در علم هندسه، نازک بینی و حس لامسه قوی، بود. بدین سبب، کارگران این حرفه با توجه به ویژگی مهارتشان به تکوین اتحادیه ای منسجم و قوی، توفیق یافته بودند. پس از جنگ جهانی دوم، تکنولوژی عددکاو، توسط نیروی هوایی با بهره برداری از سرمایه همگانی، پیشرفت و کنترل صنعت خودروسازی را بدست گرفت. دانش، علم و مهارت کارگران خودروسازی از آنان جدا و در کامپیوترها برنامه ریزی شد و نقشه کشی را بعوض کارگران حرفه ای، انجام داد. کارگران و مهندسان خودروسازی دیگر محتاج آموزش، کارآموزی و سالیان متمادی تجربه اندوزی جهت پیشبرد و انجام کاری ثمربخش، نبودند. سپردن مهارت کارگران به کامپیوترها حرفه آنان را بشدت، تنزل و متعاقباً تشکل یابی شان را متزلزل و ضعیف و متلاشی ساخت.

تحرک سرمایه

سرمایه در محدوده ملی و همچنین جهانی سیال است. صنعت مانوفاکتوری در مدت سه دهه پس از پایان جنگ جهانی دوم در شمال شرقی، غرب و شمال غربی در کشور آمریکا، متمرکز بود. نیروی کار به مثابه بازوی نبرد طبقاتی؛ سیاسی-اقتصادی در بسیاری شهرهای مناطق مزبور سنگر محکمی داشت. امروزه، بسیاری فعالیتهای صنعتی توسط شرکتها به جنوب و جنوب غربی؛ [مکانهایی که مبارزات کارگری ضعیف است]، منتقل شده و آن سنگر نیز، ناپدید، پراکنده یا از هم پاشیده شده است. در دهه های اخیر، شرکتها بخش عظیمی از فعالیتهای تولیدی را در جستجوی نیروی کار بسیار ارزان قیمت و فضای سیاسی مناسبتر سوداگری، به "جنوب جهانی" منتقل کرده اند. اینگونه جابجاییها روال کار اکثر شرکتها و موسسه های کشورهای ثروتمند و مرکزی سرمایه داری جهانی ست. بنابراین، ضرورت وجود دولتی قدرتمند و با نفوذ در تمامی کشورها مهم ارزیابی میشود. در نهایت، استاندارد معیشت خانوارهای کارگری در نتیجه فروکاست امکانات همگانی-اجتماعی، بشدت پایین آمده و طبقه کارگر، بیش از پیش در هنگام بیکاری، ضعف فیزیکی، بازنشستگی، نبود بیمه های پزشکی-بهداشتی عمومی، و فقر فزاینده، ناتوان گشته اند.

ناسیونالیسم و امپریالیسم

سرمایه داری در زهدان دولت ملی، تئوری دولت - ملت، حامی و تقویت کننده سرمایه، بدنیا و رشد میکند. همانطور که کارل مارکس عنوان میکند؛ از آن دم که سرمایه زاده می شود، از هر سوراخ پیکرش، از فرق سر تا شست پایش، چرک و خون جاری است. دولت سرکوبگر و رستاخیز ناسیونالیسم؛ هر دو فاکتورهایی، بسیار حیاتی و موثر بمنظور جلوگیری از تبیین و ارتقاء رادیکالیسم مبارزات کارگری، بشمار می آیند. ناسیونالیسم،

احساسات وطن پرستی و اعتبار قوم و نژاد و ملیت، قدرت نفوذ بسیاری دارد و همه را مجاب میکند، و به هر کسی حق ویژه ناسیونالیست بودن، میدهد. هر شهروندی باید به تفکر ناسیونالیستی متعهد و التزام داشته باشد و تابعیت ملی و احترام به دولت و حکومت کشور، نژاد، قوم و ملیت خود، وظیفه ای بی چون و چرای برای شهروندان هر کشوری بشمار می آید. اگرچه، احساسات ناسیونالیستی در شرایط ویژه ای نظیر مبارزات ضد استعماری یا ضد امپریالیستی بنظر صحیح و مناسب بحساب می آید. اما، در تضاد با انترناسیونالیسم پرولتری و همبستگی کارگران جهان، است. زیرا، حامل علائم و ویژگیهای امتیازطلبی، رجحان و انحصارطلبی ملی- قومی- نژادی است و بسادگی شهروندان کشورهای دیگر را در مظان اتهام قرار میدهد و و بعنوان دشمن معرفی میکند. بدین سبب، ایدئولوژی ناسیونالیستی با ماهیت انحصارطلبانه سرعت بسیار قدرتمند میشود. تدریس زبان رسمی کشور در مدارس دولتی و گزینش اعضای طبقه کارگر در ارتش ملی کشورها، بخشی از فرایند تبلیغاتی فراگیر و عالمگیر، بمنظور تهییج و ترغیب احساسات ناسیونالیستی کارگران و تحریک و تحکیم حس وفاداری شان به تئوری " دولت- ملت"، شمرده میشود. وفاداری به نژاد، ملیت، قوم، و.. بشدت انگیزه بی زاری و تنفر از کارگران کشورهای دیگر- را بوجود می آورد.

« پدرم بمدت چهل و چهار سال کارگر کارخانه و از اعضای اتحادیه کارگری بود. اما، تجارب زندگی اش به هیچ رو بر مبنای همبستگی جهانی پرولتری، شکل نگرفت. برعکس، شخصیت، تفکر و هستی او تحت تاثیر جنگ جهانی دوم به حامیان بسیار مرتجع و متعصب سرمایه داری آمریکایی، تبدیلیش ساخت و پیوسته خشم، تنفر و خصومت بی نهایتی به ژاپنیها، روسها و چینی ها، پیدا کرد.»

اکثریت شهروندان، سازمانها و حتی اتحادیه های کارگری، بویژه در دوران جنگ، جاهلانه از ناسیونالیسم دفاع میکنند. پرچم های ملی به اهتزاز در می آیند و سرودها، اعتبار، قدرت و

بدیهی بودن میهن پرستی را اعلام میدارند. در همین رابطه، حزب سوسیال دموکراسی آلمان؛ وارث انجمن کارگران انترناسیونال مارکس و انگلس، با شروع جنگ جهانی اول بواسطه اعضای منتخب خود در هیات مقننه، با سرمایه گذاری درباره ورود به جنگ، موافقت کرد. در برخی دوران و برهه های تاریخی، حتی سوسیالیستها فریب نگرش ناسیونالیستی را خوردند و در برابرش، سر فرود آوردند.

ناسیونالیسم در کشورهای پیرامونی، رابطه ای بسیار صمیمانه با امپریالیسم دارد و از قدرت دولت محلی برای چیرگی بر جنوب جهانی، و انتقال ثروت هنگفت از کشور مغلوب به کشور مستولی، بهره برد. کشور آلمان، انگلیس و آمریکا از کلیه احساسات ناسیونالیستی برای غارت جنوب جهانی، از جمله احساسات نژادپرستانه کارگران بهره جستند، و فریبکارانه وانمود کردند؛ کارگران جنوب جهانی، توانایی پیشرفت و توسعه کشورشان را ندارند. از اینرو، حمایتشان [بخوانید دخالت‌هایشان] را خوش شناسی و برنده شدن بلیط بخت آزمایی کارگران جنوب جهانی، شناسانده و معرفی ساختند. میزان ثروت استخراجی و گستره چپاول جنوب جهانی آنقدر زیاد بود که مقدار اندکی نیز نصیب کارگران کشورهای غالب شود و آنان را به حسن نیت امپریالیستی، متقاعد سازد؛ «گویی امپریالیسم پدیده آنچنان بدی نیز، نیست».

وانگهی، حمایت اتحادیه‌های کارگری یا احزاب موسوم به کارگری کشورها [بویژه ثروتمند]؛ از جنگ‌های امپریالیستی و چپاول کارفرمایان‌شان، در تاریخ، دور از انتظار و غیرمرسوم نبوده و نیست.

نژاد و جنسیت

محققان نوگرا و حامیان سرمایه داری در پی نویسنده‌گانی نظیر " ویلیام دبوآ" بر خلاصی سرمایه داری از نژادپرستی و پدرسالاری، اصرار دارند و سرسختانه معتقدند؛ میتوان سرمایه داری میرا و عاری از این دو نظریه را در نظر داشت. آنچنانکه میتوان سرمایه دار بود. اما،

پدرسالار و نژاد پرست نبود. در هر صورت، پدرسالاری و نژادپرستی را همواره تابعی از سرمایه داری و اهرمی اساسی برای تداوم حیات سیستم در گذشته و امروز، بشمار آوردند. بعنوان مثال، بردگی تابعی از سرمایه داری بود و از اواخر قرن هفدهم در آمریکا، خصلت نژادی، گرفت و بافتی پیچیده و ژرف از ایدئولوژیهای نژادپرستانه به همراه آورد. بدین ترتیب، نژاد سفید بعنوان نژاد برتر و قدرتمند نسبت به نژاد سیاه، برسمیت شناخته شد و بخشی از واقعیت زندگی روزمره انسانها بشمار آمد. اگرچه حتی بیولوژی نیز پیشیزی برای تمایزات و تفاوتهای نژادی قائل نیست. اما، علم و دانش مغلوب هویت انسانها مبنی بر رنگ سفید، سیاه، قهوه ای پوست، گشت.

انسانها بر اساس و منطق ساختارهای اجتماعی، عمل میکنند و جوامع جهانی ساختاری نژادپرستانه دارند. ما درباره همه چیز بصورت فردی انتخاب و تصمیم میگیریم و در عین حال، تصمیمهای اجتماعی نیز، گرفته ایم. گزینشهایی که ساختارهای وسیعتری را در برمیگیرد و در مقابل، تصمیمهای فردی ما را - مقید و مشروط میسازند. بنابراین، سیستم سیاسی حاکم بر جوامع از تصمیم و گزینشهای اجتماعی ما سرچشمه میگیرند. کشور آمریکا با ملتی که کامیابی اش بشدت به بردگی وابسته بود، بنیان نهاده شد. بردگی شیوه عمده تولید در ایالتهای جنوبی و تابع صمیمی و جدانشدنی از سرمایه داری در ایالتهای شمالی، بود. تولید کالاها اساسی؛ کتان، تنباکو، و صنعت نساجی، ترابری، معماری و تولید افزار و ابزار کشاورزی و دیگر فعالیتهای اقتصادی، با بردگی گره خورده بودند. اقتصاد بردگی بوسیله برجی از قوانین موجد کلیت سیستمی مبتنی بر بردگی، تولید و بازتولید میشد. چه کسی قوانین مزبور را تصویب میکردند؟ این قوانین مسلماً جزو گزینشهای اجتماعی اند که از شیوه بردگی حمایت میکردند. این، انتخاب همگانی یا گزینش برخی با بُرد و وزنه سنگین تری است؟ شخصی باید بسیار کند ذهن باشد، اگر بگوید آمریکا در سال 1789، از برابری سیاسی برخوردار بود. برده ها هیچگونه قدرت سیاسی نداشتند، زنان حتی در میان گروههایی که برده

نبودند از حق رای دادن، محروم و مردان سفیدپوست، در صورتیکه مالک زمین بودند اجازه و حق شرکت در رای گیری داشتند. سیاه پوستان در ایالت‌های شمالی تحت تبعیض خشن نژادی و طبقاتی، رسماً [آزاد] بودند. بنابراین، سیاست و قانونگذاری در جنبه مردان سفیدپوست مالک زمین قرار داشت که قطعاً از منافع و علایق خودشان حمایت و سیستم بردگی را برپا، نگاه می‌داشتند. این مردان ثروتمند زمانیکه بردگی بپایان رسید آنقدر ثروت و قدرت داشتند که اساس شیوه تولید را بر اساس نابرابری در قدرت و ثروت، بنیان و سیستم تبعیض آمیز را تداوم بخشیدند. بردگی پایان گرفت. اما، رشد و نمو بنیانگذاران و حامیان بهره‌مند از قدرت اقتصادی-سیاسی، خاتمه نیافت. بحث و استدلال فوق الذکر درباره پرسالاری نیز موجه است. سیستم پرسالاری دوران گذشته با پرسالاری نوین؛ مناسب و مطبوع زمان؛ بسته به نیازهای سرمایه، جایگزین گشته است.

سرمایه داری با ماهیتی نژادپرستانه و پرسالار، شکافی ژرف در طبقه کارگر تولید کرد و مانعی بسیار مهم و اساسی در مسیر همبستگی طبقاتی، بوجود آورد. طبقه کارگر بطور عینی وجود دارد. اما، این موجودیت بدین معنا نیست که اعضای طبقه کارگر به ظرفیت و توانایی شان پیرامون مختل کردن شیوه تولید و سیستم سرمایه داری، آگاهند. مسیر آگاهی طبقاتی، محض پی بردن به اهمیت موانع نژادی و جنسیتی، ناسیونالیسم و نیروهای امپریالیستی به مثابه ستون سوم سرمایه داری، برای کارگران، تسهیل می‌گردد. بدین ترتیب، امکان ایجاد طبقه ای همبسته و رادیکالتر، بوجود می‌آید. منتها، چنین تحول و تغییری؛ این گذار و احراز شناخت موانع و توانایی رویارویی با آن، در گفتار و نوشتار - بسیار ساده تر از کردار؛ تلاش و کوشش بمنظور کمالیابی آن، است.

تفرقه بنداز و حکومت کن! نمایندگان سرمایه داری بزودی متوجه نیازشان به نیروی کار کارگران و اهمیت برانگیختن خصومت ایشان نسبت به یکدیگر، تجزیه و تقسیم شان به گروه‌های مختلف بر اساس ملیت، نژاد، حرفه، جنسیت، پی می‌برند و از تمامی سازه های

نامبرده جهت تفرقه اندازی بین اعضای طبقه کارگر در تولید و آنچه محل اختفاء سرمایه داری می نامم، بهره جستند. شرکتها در محیطهای کاری، سلسله مراتب شغلی بیشماری را برپا ساخته اند. این کار بدون ارتباط مستقیم با کارایی تولید بسادگی بمنظور تقسیم بندی و جدایی هر چه بیشتر کارگران از یکدیگر، بمرحله اجرا درآمد.

بهداشت، سلامتی و ایمنی محیط کار برای کارفرمایان چیزی جز هزینه تولید نیست و می بایست کنترل و کمتر شود. موضوعی که بر چگونگی رفتار با کارگران دلالتی ژرف دارد. مارکس در این رابطه میگوید:

«در این لحظه که ما از محیط دوران ساده یا مبادله کالاها جدا میشویم. بدین ترتیب، محیطی را ترک میگوئیم که برای مبادله گر آزاد منشاء عامیانه و لگاریس نظرات، مفاهیم و ضابطه قضاوت وی درباره جامعه سرمایه و کار مزدور است، چنین بنظر می رسد که در سیمای بازیگران درام ما، برخی تغییرات رخ داده است، آن مرد پولدار سابق به مثابه سرمایه دار پیشاپیش میرود و دارنده نیروی کار بدنبال او مانند کارگر متعلق به وی روان است. آن یکی باد در دماغ افکنده، لبخند زنان و کاراندیش، این دیگری سرافکنده و منزجر همچون کسی که پوست خویش را به بازار آورده است و اکنون انتظاری هم جز این ندارد که به دباغیش برند». ذهن و جسم کارگران بشدت تحت تاثیر پیامدهای مخرب بی وقفه و بی پایان مخفیگاه سرمایه داری قرار میگیرد. کارگران در سراسر تاریخ سرمایه داری در جهان بعد یک عمر واگذاری ذهن و جسم خود به صاحبان سرمایه، زحمت و کار و تلاش، از کار افتاده و ناتوان میشوند و صلاحیت مولد بودن از آنان توسط کارفرمایان سلب، می گردد. وضعیت سلامت ذهن و جسم کارگران در سراسر جهان، آنچنان وخیم و دراماتیک است که هیچگونه تاثیر مثبتی از نقطه نظر رسالت تاریخی – طبقاتی ایشان؛ " تغییر جهان"؛ ندارد.»

از آنچه در سطور فوق آمد به کنه مبحث می‌رسیم.

طبقه کارگر تا کنون به چه اندازه به تغییر جهان توفیق یافته است؟ آیا این مبارزه طبقاتی میتواند گامهای بلندتری در مسیر شکلگیری سنتز عالی تر؛ مناسبات تولیدی سوسیالیستی و برقراری مالکیت اشتراکی، حداکثر دادگری و برابری ممکن به همراه برآمدهای درخشان اجتماعی، بردارد؟ اینها همان همبود انسانی و دکترین کارل مارکس می‌باشد و در شعار؛ "از هر کسی به اندازه توان و استعدادش و به هر کسی به اندازه نیازش" گنجانده است.

مخلص کلام اینکه، نیروهایی در جوامع سرمایه داری وجود دارند که کارگران را بدین سو هدایت میکنند. اما، نیروهایی نیز ضد آن، عمل میکنند. بدین جهت، تداوم مبارزه و کمالیابی آخرین جملات مانیفست به اینکه کدامین نیرو قویتر عمل کند، بستگی دارد. این ضرورت تنها بواسطه شرایط عینی طبقه کارگر، تحقق نمی‌یابد.

دو طبقه مخالف؛ سرمایه دارن و پرولتاریا؛ ماموریت تاریخی دارند و عملکرد هر کدام میتواند موجب پیشرفت و پسرفت دیگری شود. در عین حال، گذشته شدت بر هر دو نیرو سنگینی میکند، دانستن آنها را مکدر، تیره و تار و دانش صائب را محدود میسازد. هیچ چیزی در زمان مقرر و مشخصی، ممکن نمیگردد.

اول، طبیعت دوران خود، دورانی در آن زندگی سپری میکنیم را در یابیم. دوم، ما باید برای کنشها و عملیاتی مدون و منسجم، بمنظور تغییر شرایط کنونی، تلاش، و برنامه ریزی کنیم.

سوم؛ ما باید عمل کنیم؛ [کنش و نه واکنش].

و چهارم، نتایج عمل، پویش و حرکتان را مورد ارزیابی قرار دهیم و برآیند آن را به دقت، زیر نظر داشته، محاسبه و برآورد کنیم؛ چگونگی تاثیر این کنش بر خودمان و بر ادراک فریافت مان در خصوص موضوعات، نسبت به سابق را مورد پژوهش و بررسی قرار دهیم، و چگونگی تغییرات کیفی بینش و شناختمان به مثابه بازده عمل مان را دریابیم، همواره گوش

بزننگ باشیم و در گرداگرد امکانات، گشایش و فرصتهای نوین احراز شده تحت تاثیر عمل مان، تامل، تفکر، ژرف و دوراندیشی کنیم.

هر کدام از گام های مزبور، بغرنج و غامضند، و ما هرگز نمیتوانیم به قوه ادراک، دریافت و شناخت، و نیز، پیروزی و چیرگی تمام عیار در فرایند تلاش، کوشش و حرکت مان، فریفته و بی کم و کاست، یقین و اطمینان پیدا کنیم.

Notes of the author

- *Karl Marx and Frederick Engels, The Communist Manifesto (New York: Monthly Review Press, 1998).*
- *It should be noted that feudal entities existed long into at least the nineteenth century—for example, large agricultural estates in Latin America—and these operated much like slavery, though probably not without the same drive to accumulate capital as slave plantations in the United States.*
- *Harry Braverman, Labor and Monopoly Capital (New York: Monthly Review Press, 1998).*
- *Charles Babbage, On the Economy of Machinery and Manufactures, 4th ed. (London: Knight, 1835). Braverman, Labor and Monopoly Capital, 54–57.*
- *Braverman, Labor and Monopoly Capital, 146–53.*
- *On bread riots in Tewkesbury, England, see Derek Benson, “The Tewkesbury Bread Riot of 1795,” Bristol Radical History Group, 2013, <https://brh.org.uk>. For a list of food riots, see “List of Food Riots,” Wikipedia, <http://en.wikipedia.org>.*

- *Marcus Rediker and Peter Linebaugh, “The Many-Headed Hydra: Sailors, Slaves, and the Atlantic Working Class in the Eighteenth Century,” Journal of Historical Sociology 3, no. 3 (1990): 225–52.*
- *E. P. Thompson, The Making of the English Working Class (New York: Vintage, 1966).*
- *Thompson, The Making of the English Working Class.*
- *For examples, see collection of documents and writings from the First International at <https://marxists.org>.*
- *See the “Preamble to the IWW Constitution,” <https://iww.org>.*
- *The AFL was founded in 1886. The quotation is from the first paragraph, replicated in the 1912 version: “Constitution of the American Federation of Labor,” 1912, available at <http://babel.hathitrust.org>.*
- *For Russia, see Paul LeBlanc, October Song (Chicago: Haymarket, 2017); for Cuba, see Steve Cushion, A Hidden History of the Cuban Revolution (New York: Monthly Review Press, 2016).*
- *Karl Marx, Critique of the Gotha Program, 1875, available at <http://marxists.org>.*
- *Adam Smith, An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations (New York: Modern Library, 1937), 734–35.*

- *Ben Hamper, Rivethead: Tales from the Assembly Line (New York: Warner, 1991), 2.*
- *For the gruesome details of orphan labor in British factories, see the novel by Glyn Rose, The Rape of the Rose (New York: Simon and Schuster, 1993).*
- *Dan Clawson, Bureaucracy and the Labor Process (New York: Monthly Review Press, 1980).*
- *See David Noble, Forces of Production: A Social History of Industrial Automation (New York: Knopf, 1984).*
- *See the seminal work of John Smith, Imperialism in the Twenty-First Century (New York: Monthly Review Press, 2016).*
- *Karl Marx, Capital, vol. 1 (London: Penguin, 2004).*
- *Michael D. Yates, “Workers of All Countries, Unite: Will This Include the U.S. Labor Movement?” Monthly Review 52, no. 3 (July–August 2000): 48.*
- *Yates, “Workers of All Countries Unite.”*
- *See, among many others, David R. Roediger, Class, Race and Marxism (New York: Verso, 2017); W. E. B. Du Bois, Black Reconstruction in America (Oxford: Oxford University Press, 2007); Gerald Horne, The Apocalypse of Settler Colonialism (New York: Monthly Review Press, 2018); Peter James Hudson, “The*

- Racist Dawn of Capitalism*,” *Boston Review*, March 14, 2016, <http://bostonreview.net>; Robin D. G. Kelley, “What Is Racial Capitalism and Why Does It Matter,” lecture given at the University of Washington, November 7, 2017, available at <http://youtube.com>; Roxanne Dunbar-Ortiz, *An Indigenous Peoples’ History of the United States* (Boston: Beacon, 2014); Nancy Fraser, “Expropriation and Exploitation in Racialized Capitalism: A Reply to Michael Dawson,” *Critical Historical Studies* 3, no. 1 (2016): 162–78; Nancy Fraser, “Behind Marx’s Hidden Abode: For an Expanded Conception of Capitalism,” *New Left Review* 86 (2014): 55–72; and John Bellamy Foster and Brett Clark, “Women, Nature, and Capital in the Industrial Revolution,” *Monthly Review* 69, no. 8 (January 2018): 1–24.
- See Theodore W. Allen, *The Invention of the White Race*, vol. 1 (New York: Verso, 2012); Horne, *The Apocalypse of Settler Colonialism*; Walter Johnson, *River of Dark Dreams: Slavery and Empire in the Cotton Kingdom* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 2013).
 - Michael D. Yates, “It’s Still Slavery by Another Name,” *Cheap Motels and a Hot Plate* blog, February 23, 2012, <http://cheapmotelsandahotplate.org>.
 - Fraser, “Behind Marx’s Hidden Abode.”

- *Two classic studies are Katherine Stone, “The Origin of Job Structures in the Steel Industry,” Review of Radical Political Economics 6 no. 2 (1974): 113–73; and Stephen A. Marglin, “What Do Bosses Do? The Origins and Functions of Hierarchy in Capitalist Production,” Review of Radical Political Economics 6 no. 2 (1974): 60–112.*
- *Marx, Capital, vol. 1.*
- *See Michael D. Yates, “Work Is Hell,” in The Great Inequality (London: Routledge, 2016), 73–90.*
- *See Marx, Critique of the Gotha Program. His full statement: “In a higher phase of communist society, after the enslaving subordination of the individual to the division of labor, and therewith also the antithesis between mental and physical labor, has vanished; after labor has become not only a means of life but life’s prime want; after the productive forces have also increased with the all-around development of the individual, and all the springs of co-operative wealth flow more abundantly—only then can the narrow horizon of bourgeois right be crossed in its entirety and society inscribe on its banners: From each according to his ability, to each according to his needs!”*

توضیحات مترجم

• لادایت

نویسنده به بزرگترین جنبش سازمان یافته کارگران پیشتاز در اوایل قرن نوزدهم، بویژه سالهای 1811 تا 1814 در انگلیس، اشاره دارد. کارفرمایان با افزایش تقاضای منسوجات در بحبوحه انقلاب صنعتی، نیازمند تولید انبوه در مدت زمان کوتاه با کمترین هزینه تولید، بودند. بدین ترتیب، بسیاری کارگران حرفه ای صنعت پارچه باقی و نساجی را اخراج و تعداد اندکی کارگران ارزان قیمت بمنظور کار با ماشین آلات، استخدام کردند. جنبش کارگری لادایت در عصر خود با توجه به افزایش بیکاری، فقر و وضعیت وخیم معیشتی برغم انقلاب صنعتی در تاریخ جنبشهای مترقی - انقلابی کارگران جهان از نقطه نظر ساختار یافتگی؛ برنامه یکپارچه مبارزاتی، کادر رهبری و تاکتیکهای مبارزاتی منظم و مدون، بسیار چشمگیر و آموزنده است. نبرد لادایتها؛ پیشتازان طبقه کارگر بدلیل، سازماندهی مخفی - علنی، بسرعت نظر کارگران دیگر را جلب کرد و در سراسر کشور انگلیس، گسترش یافت. کارگران پیشرو؛ " لادایتها"، بسبب برخورداری از کادر رهبری فرهمند و نظم و ترتیب سازماندهی، بی نهایت شجاعانه، هوشمندانه و سامانمند عمل کردند و حتی ارتش انگلیس را در رویارویی قهرآمیز، بجالش کشیدند. رهبران لادایتها از اسم مستعار " ند لاد"، در نوشته های تهبیجی و ترویجی، خواستهها، آگهی و هشدار هایشان، استفاده میکردند. کارگران و زحمتکشان با این اسم آشنا و آن را همطراز با " رابین هود" مقطع تاریخی خود، بشمار می آوردند.

در نهایت، " لادایتها"، از سوی قضات دادگاههای سرمایه داری انگلیس بجهت " خشم طبقاتی" در کشور " متمدن"، به اعدام فوری محکوم و بسیاری از آنان تا سال 1817، به جوخه اعدام سپرده شدند. بنا بر کتاب و نوشته های پژوهشگران تاریخ مبارزات طبقاتی

کارگران، یکی از لادایتها پیش از اعدام خطاب به کارگران و زحمتکشان اینچنین گفت: «ما را بقتل می‌رسانید. اما، اندیشه ما زنده، پویا و ماناست و نبردمان تداوم خواهد یافت. ما را بقتل می‌رسانید. اما، روزی فرا خواهد رسید که کارگران جهان یکپارچه، علیه شما به مبارزه برخیزند.»

• دکتر جerald هورن

پرفسور تاریخ و رنگین پوستان- دانشگاه هیوستون آمریکا، مدرک لیسانس در رشته تاریخ را از دانشگاه پرینستون، در مقطع دکترا از دانشگاه کلمبیا و عالی ترین درجه مدرک دکترا (جی-دی) در رشته حقوق را از دانشگاه کالیفرنیا، برکلی، دریافت کرده است. تحقیقات دکتر هورن عرصه های مختلف؛ از نژادپرستی، نیروی کار، سیاست و حقوق مدنی، نژاد و انقلاب، ارتباطات جهانی و جنگ، زنان رنگین پوست در آمریکا و .. را شامل میشود. بیش از سی کتاب، صدها مقاله و گفتار پژوهشی، انتقادی و بازبینی (مروری) بقلم دکتر هورن، تا کنون انتشار یافته است. " سیاه و قهوه ای: سیاه پوستان آمریکایی و انقلاب مکزیک ، 1910-1920"، " از لوله تفنگ، آمریکا و جنگ ضد زیمباوه"، " ضد انقلاب سال 1776: پایداری بردگان و مبداء ایالت متحده آمریکا"، " تلاقی با رویش خورشید: سیاه پوستان آمریکایی، ژاپن و رستاخیز همبستگی آفریقایی- آسیایی"، از جمله آثار دکتر هورن می باشند.

• هری بریومن

کارگر کارخانه، مارکسیست انقلابی، روزنامه نگار و کنشگر آمریکایی، نویسنده کتاب " نیروی کار و سرمایه داری مالی: تنزل کار در قرن بیستم"، و از هیات دبیران مانتلی رویو، تا واپسین روزهای زندگی پرثمر خود در سال 1976 میلادی میباشد.

"هری بریومن" در 9 دسامبر سال 1920 در خانواده ای کارگری بدنیا آمد. پدرش، کارگر کارخانه کفش سازی بود و شدیداً آرزو داشت که پسرش به اخذ تحصیلات آکادمیک نائل آید. هری بریومن به دانشگاه راه یافت. پس از یکسال تحصیل، موقعیت زندگی خانوارهای کارگری بسبب رکود و بحران ساختاری سرمایه داری دشوار گشت و اجازه ادامه تحصیل را از هری بریومن گرفت و مجدداً به کار در کارخانههای صنعتی، مشغول گشت. مسیری بصرنج و دشوار موجد شکوفایی استعدادها و خلاقیت و کسب تجارب کار در اتحادیههای کارگری انگیزه لازم و کافی شاهکارهای نویسندگی اش- را فراهم ساختند. نوشتهها و کتابهایش از پراکسیس خود؛ کار در کارخانه، عضویت در بیشمار تشکلهای کارگری، اتحادیه جوانان سوسیالیست، حزب کارگران سوسیالیست و اتحادیه سوسیالیستها، و... سرچشمه میگیرند. او با بهرهمندی از علم و دانش مارکسیستی و تجزیه و تحلیل طبقاتی از مراحل رشد تولید سرمایه داری و انباشت ثروت توامان با موقعیت و منشاء طبقاتی در روزآمد کردن چگونگی تاثیر رشد سرمایه داری بر فرایند تولید و ساختار طبقه کارگر، نقش بسزایی ایفا کرد. این فرایافت در اثر معروف او؛ "نیروی کار و سرمایه داری مالی"، اینچنین تبیین می یابد؛ "وجه تولید سرمایه داری بطور سیستماتیک در مراحل رشد خود تمامی مهارتهایی در فازهای پیشین برای رشد و انباشت سرمایه وجود داشت را از بین میبرد و کیفیت مهارتهای کارگری جدید مبنی بر نیاز دوران خود را جایگزین آن- میسازد. مهارت نیروی کار را تا حد دانستنی هایی بسیار نازل و محدود، تنزل میدهد. فرایندهای تولید را می درد و تا حد ممکن، از مهارت و دانش کاری ویژه- حرفه ای، بمنظور کنترل فراگردهای تولید و همچنین کارگران، تهی می سازد.

بدین ترتیب، نیروی کار در طول رشد سرمایه داری بطور فزاینده ای به ابزاری برای کارگران حرفه ای تبدیل میگردد. در مقابل، صاحبان سرمایه و ابزار تولید در فرایند

جداسازی به استخراج تولید اضافی بسیار ارزان قیمت تر از کار جمعیتی، در ظاهر رابطه شان با تولید، قطع شده، توفیق می یابند.

دکترین آکادمیسین ها و جامعه شناسان بورژوازی بنقل از نویسندگان و پژوهشگران مارکسیست و انقلابی در نتیجه تجزیه و تحلیل هری بریومن و جان بلامی فاستر پیرامون تاثیر منفی سرمایه داری بر ساخت طبقه کارگر در فازهای مختلف، مردود و بجالش کشیده شده است.

*** شرح روی جلد**

گزینه بینظربه توصیه یکی از رفیقان کنشگر و انقلابی در ایران برای مطلب است. شاهکار رنگ و روغن از «پاول نیکولوویچ فیلونو»؛ به نام «آنانی که چیزی برای از دست دادن ندارند» و در موزه سن پترزبورگ روسیه نگهداری میشود.

They Who Have Nothing to Lose. 1912-12 by Pavel Filonov.

The Russian Museum, St. Petersburg, Russia.

